

دروغ های گوبلزی یک وزیر تبهکار

۱۴۰۲، یک میلیون و ۹۷۰ هزار فرصت شغلی ثبت شده است." مرتضوی، بهمن ماه سال گذشته نیز با جعل آمار، میزان اشتغال ایجاد شده در سال نخست ریاست جمهوری ابراهیم رئیسی را یک میلیون اعلام کرده بود. در حالی که همان زمان آمارهای حوزه اشتغال مرکز آمار جمهوری اسلامی نشان می داد که در فاصله تابستان سال در صفحه ۳

صولت مرتضوی، وزیر کار کابینه رئیسی، در ۲۶ مرداد ۱۴۰۲، با بیان اینکه یکی از هدف گذاری های دولت سیزدهم ایجاد یک میلیون فرصت شغلی در سال است، گفت: "اکنون که دو سال از عمر دولت سیزدهم می گذرد اعلام می کنیم که هدف گذاری دولت به احسن وجه در چارچوب تعریف اشتغال محقق شده است. در دولت سیزدهم هر سال یک میلیون فرصت شغلی ایجاد شده است، از شهریور ۱۴۰۰ تا سه ماه

از سندیکای مبارز کارگران شرکت واحد و فعالان آن دفاع و حمایت کنیم



بیش از ۱۵ ماه از بازداشت و حبس مجدد رضا شهبایی و حسن سعیدی دو عضو برجسته سندیکای کارگران شرکت واحد اتوبوسرانی تهران و حومه و ۱۱ ماه از بازداشت داود رضوی عضو دیگر این سندیکا می گذرد. سندیکای کارگران شرکت واحد و فعالان آن طی دو سال اخیر تحت شدیدترین فشارهای پلیسی و تهدیدات امنیتی قرار داشته و از همه سو در محاصره دستگاه سرکوب و سازمان اطلاعات رژیم بوده اند. ارتجاع حاکم برای تعطیل کامل فعالیت های سندیکا و قلع و قمع و برچیدن آن به هر وسیله ای چنگ زده و در این راه از هیچ اقدام جنایتکارانه ای نیز فروگذار نبوده است.

در صفحه ۱۸

سپیده هایی که اقتدار دستگاه قضایی رژیم را در انظار جامعه در هم شکستند

جامعه ایران آماده انفجار است و این را به راحتی می توان در گوشه گوشه های آن، در تمامی عرصه های زندگی اجتماعی و سیاسی توده ها به وضوح مشاهده کرد. رژیم حاکم نیز به رغم تمامی تلاش ها، به رغم تمامی بگیر و ببند ها، به رغم تمامی تهدیدات و کشتارها، نه تنها نتوانسته قدمی به جلو برداشته و از حدت بحران و تضادها بکاهد، بلکه توده ها مدام عرصه های نوینی از اقتدار انقلابی خود و عدم تمکین در برابر قوانین و نهادهای حکومتی جمهوری اسلامی را به نمایش می گذارند.

مبارزات توده های ستم دیده جامعه اگرچه از دی ماه ۹۶ و با وارد شدن جامعه به یک دوران انقلابی با فراز و نشیب هایی همراه بوده، اما در زیر پوست جامعه غوغایی است. برای همین است که هر بار با برآمد موج جدیدی از مبارزات انقلابی توده ها، شاهد موجی بزرگتر، قوی تر و در مجموع رادیکال تر در شعارها و اشکال مبارزه هستیم. امواجی که از پی هم می آیند و هر بار توازن قوای سیاسی را بیش از گذشته به ضرر طبقه حاکم و به نفع توده های ستم دیده بر هم می زنند. توده ها گام هایی به جلو برمی دارند و بحران در درون طبقه حاکم عمیق تر می شود.

جمهوری اسلامی به عنوان یک دولت دینی پس از جنگ ایران و عراق رفته رفته اعمال اتوریته خود با ابزارهای ایدئولوژیک را از دست داد، اما هنوز توازن قوای سیاسی به نفع طبقه حاکم بود. با تشدید اعتراضات کارگری و دیگر ستم دیدگان جامعه از جمله حاشیه نشینان، جمهوری اسلامی برای حفظ اقتدار سیاسی خود دست به دامان جریان موسوم به اصلاح طلبان شد. بازی "اصلاح طلب" و "اصولگرا" و نبود یک رهبری انقلابی، باعث گردید تا سال ها جمهوری اسلامی بتواند همچنان اقتدار سیاسی خود را در جامعه اعمال کند. اعتراضات دی ماه ۹۶ و در حالی که تنها چند ماه از به اصطلاح انتخابات ریاست جمهوری و نشستن دوباره حسن روحانی - با آرای بخشی از مردمی که همچنان به گزینشی میان بد و بدتر باور داشتند - گذشته بود، نقطه پایانی بر اقتدار سیاسی رژیم گذاشت.

پیشروترین بخش های جامعه با سردادن شعار "اصلاح طلب، اصولگرا، دیگه تمام ماجرا" و بردن این شعار به درون جامعه با سرعتی شگرف، آگاهی توده های مردم را از بازی های حکومتی با زبان شعار به بهترین نحوی به

در صفحه ۲

جنایات بی انتهای جمهوری اسلامی در دهه ۶۰ فراموش شدنی نیست

در صفحه ۵

صدای اعتراض بازنشستگان باشیم

اعتراضات بازنشستگان نماد تداوم و پیوستگی در مبارزه ضد سرمایه داری است

در صفحه ۴

سپیده‌هایی که اقتدار دستگاه قضایی رژیم را در انظار جامعه در هم‌شکستند

تصویر کشیدند.

از این زمان است که رژیم به تنها ابزار باقی‌مانده‌ی خود یعنی بهره‌گیری از دستگاه‌های سرکوب متکی شد. ناگفته نماند که رژیم در طول حیات خود، همواره از دستگاه سرکوب برای بقای خود بهره جسته بود، اما در کنار دستگاه سرکوب از دیگر ابزارهای خود نیز استفاده می‌کرد. دی‌ماه ۹۶ نقطه‌ی پایانی بود بر توازن قوای سیاسی به نفع رژیم و برهم خوردن این توازن به نفع توده‌های ستم‌دیده، چرا که هرگونه توهّم به حاکمیت در میان توده‌ها از بین رفته بود. اصلاحات دروغین به نقطه‌ی پایان رسیده و توده‌ها خواستار سرنگونی قهرآمیز رژیم شده بودند.

گفته‌اند "بر سرنیزه می‌توان تکیه کرد، اما نمی‌توان روی آن نشست". این یک واقعیت است. تکیه جمهوری اسلامی به قوه قهریه برای مهار بحران همه‌جانبه‌ای که جامعه را فرا گرفته، بدون تردید نمی‌تواند ابدی باشد و اقتدار قوه قهریه رژیم نیز همچون اقتدار ایدئولوژیک و سیاسی آن به مرور و با امواج انقلابی که از پی هم می‌آیند کاملاً در هم شکسته می‌شود.

این واقعیت را از قیام آبان ۹۸ به‌خوبی می‌توان دید. سنگربندی‌های خیابانی، حمله به نمادها و ارگان‌های سرکوب و تحمیق مذهبی رژیم و به آتش کشیدن آن‌ها، نمونه‌هایی از چالش‌های دستگاه‌های سرکوب رژیم و ترک برداشتن اقتدار نظامی رژیم است. در موج بلند جنبش انقلابی که از اواخر شهریور ماه آغاز گردید و شعار برجسته‌ی آن "زن، زندگی، آزادی" بود، بار دیگر شاهد به چالش کشیدن دستگاه‌های نظامی رژیم با سنگربندی خیابانی و مانند آن بویژه در برخی از مناطق همچون کردستان و بعضاً شهرهایی همچون ایذه و آبدانان هستیم. در بسیاری از شهرها تظاهرکنندگان با به آتش کشیدن سطل‌های زباله، لاستیک و غیره سدهایی برای عبور نیروهای نظامی ایجاد کرده و هر جا که توانستند آن‌ها را گوشمالی نیز دادند. کشته شدن چند تن از نیروهای سرکوب رژیم که براساس فیلم‌های منتشره در شبکه‌های اجتماعی از عوامل مسلح و سرکوب رژیم بودند، نمونه‌های دیگری هستند که روحیه جامعه در مقابله با نیروهای نظامی رژیم را نشان می‌دهند. مقاومت زنان در برابر حجاب تحمیلی از جمله در برابر مزدوران جیره‌خوار رژیم در ارگان‌های نظامی، نمونه‌ی برجسته دیگری است که امروز در جامعه جریان دارد و هر روز شاهد آن هستیم. مقاومت زنان و دختران شجاعی که نقشی بی‌مانند در جنبش انقلابی توده‌های ستم‌دیده از دی‌ماه ۹۶ تا به امروز داشته‌اند. به چالش کشیدن اقتدار نیروهای نظامی و دیگر دستگاه‌های سرکوب رژیم، شکستن آخرین سنگر اقتدار دولتی است که در حال فروپاشی است و اقتدار تمامی نهادها و ارگان‌های متعدد آن یکی از پی دیگری در هم می‌شکنند.

یکی از آخرین نمونه‌هایی که به چالش کشیدن دستگاه سرکوب رژیم، عدم تمکین سپیده‌قلیان و چند تن از معلمان مبارز به دستورات "دادگاه" و زیر سوال بردن اقتدار دستگاه "قضایی" جمهوری

اسلامی است.

در ادامه جلسات دادگاه سپیده‌قلیان به‌بهانه‌ی شکایت "بازجو - خبرنگار" آمنه سادات ذبیح‌پور در روز سه‌شنبه، سپیده‌قلیان بار دیگر با عدم تمکین به حجاب اجباری در دادگاه حاضر شد. این در حالی است که هم اکنون مجلس اسلامی در حال تصویب لایحه‌ای علیه زنان به دلیل عدم تمکین به حجاب اجباری است و از‌های جلاله دادگاه قضایی در روزهای گذشته بر برخورد با زنان بی‌حجاب به عنوان "جرم مشهود" براساس قوانین موجود تأکید کرد. در اولین جلسه دادگاه نیز که قرار بود علنی برگزار شود، سپیده‌قلیان حاضر به تن دادن به حجاب اجباری نشد و مقاومت وی، "قاضی" جلسه را برآن داشت تا اساساً جلسه را برگزار نکند. در همین جلسه اخیر که با حضور یک "قاضی" جدید و مزدور رژیم، آمنه سادات ذبیح‌پور به عنوان "شاکی" برگزار شده بود، "بازجو - خبرنگار" به حضور سپیده‌قلیان بدون حجاب اجباری اعتراض کرد که رئیس "دادگاه" گفت "در این مورد هم پرونده‌ای برای او تشکیل خواهد شد". اما هیچ کدام از این تهدیدات نه تنها هراسی در سپیده‌قلیان ایجاد نکرد، بلکه در پایان جلسه "دادگاه"، او به نیابت از مردم به صورت "بازجو - خبرنگار" به‌عنوان یکی از شکنجه‌گران زندانیان سیاسی، به عنوان یکی از نمادهای ارتجاع حاکم، تف انداخت تا نشان دهد که او هیچ هراسی از تشکیل پرونده از سوی دستگاهی که ماهیت آن بر مردم ایران آشکار است، ندارد.

همچنین براساس خبر منتشره در کانال تلگرامی "شورای هماهنگی تشکلهای صنفی معلمان ایران"، وثیقه سارا سپاهپور از اعضای کانون صنفی معلمان تهران توسط بی‌دادگاه به دلیل عدم معرفی خود به شعبه یکم اجرای احکام "دادگاه انقلاب اسلامی" ضبط شده است. سارا سپاهپور دوم شهریورماه سال گذشته، هنگام بیرون رفتن از خانه توسط مزدوران رژیم دستگیر و ده روز بعد با تودیع قرار وثیقه ۳۰۰ میلیون تومانی آزاد شده بود. وی ۱۲ دی‌ماه سال گذشته در شعبه ۱۵ "دادگاه انقلاب اسلامی" تهران به ریاست قاضی آدمکش صلواتی بدون حضور وکیل، به‌اصطلاح محاکمه و در مجموع به ۶ سال زندان به دلیل فعالیت‌های خود برای تحقق خواست‌های برحق معلمان محکوم شده بود.

۲۷ تیرماه نیز سه تن از معلمان مبارز کردستان، سوران اسکندر لطفی، سخنگوی شورای هماهنگی تشکلهای صنفی فرهنگیان ایران، مسعود نیکخواه و شعبان مهدی، از اعضای هیئت‌مدیره انجمن صنفی معلمان مریوان، در اعتراض به روندهای غیرقضایی و پرونده‌سازی و سناریوهای ساختگی نهادهای نظامی رژیم، از حضور در "دادگاه" به ریاست صلواتی جلاله، سر باز زده بودند. آن‌ها به‌خوبی می‌دانستند که حضور یا عدم حضورشان در دادگاه فرمایشی به ریاست فردی چون صلواتی هیچ تأثیری در صدور حکم علیه این سه معلم شریف ندارد و به همین دلیل از اجرای "دستور" دستگاه قضایی برای حضور در دادگاه فرمایشی خودداری کردند. این‌ها نمونه‌هایی از به چالش کشیدن

اقتدار دستگاه قضایی جمهوری اسلامی است. تنها تصور کنیم که همه زندانیان سیاسی از روش و شجاعت سپیده‌قلیان و معلمان نام برده پیروی کنند. آنگاه دیگر هیچ چیزی از اقتدار دستگاه قضایی باقی نمی‌ماند و این دستگاه کارایی خود برای حفظ نظم حاکم را تا حدود بسیار زیادی از دست می‌دهد. چرا که دیگر ترسی از این دستگاه وجود دارد و قوانین و احکام آن از نظر مردم بی‌ارزش هستند. یکی دیگر از این موارد که در این روزها موضوعی داغ است تن ندادن به احکام صادره علیه زنان به دلیل بی‌حجابی است.

همگان می‌دانند آن‌چه که نام دستگاه قضایی و دادگستری را در ایران یدک می‌کشد، چیزی جز بخش مهمی از ابزار سرکوب برای اعمال اقتدار طبقه حاکم بر توده‌های ستم‌دیده جامعه نیست، دستگاهی که هزاران فعال سیاسی را به قتل رسانده است. تنها در تابستان ۶۷ و طی دو ماه حداقل ۵ هزار زندانی سیاسی توسط این دستگاه جنایتکار به چوبه‌های دار سپرده شدند که در گورهای دسته‌جمعی همچون خاوران و دیگر خاوران‌های بی‌نام و نشان در سراسر کشور آرمیده‌اند. هزاران خانواده هرگز ندانستند که عزیزانشان توسط این دستگاه جنایتکار در کجا به خاک سپرده شده‌اند.

هم امروز نیز این دستگاه جنایتکار نقش خود را در اعدام و به زندان کشیدن مخالفان سیاسی ایفا می‌کند. در موج اخیر جنبش انقلابی ده‌ها هزار نفر دستگیر و در زندان‌های تحت مدیریت دستگاه قضایی شکنجه و به بند کشیده شدند. محسن شکاری، مجیدرضا رهنورد، محمد مهدی کریمی، سید محمد حسینی، صالح میرهاشمی، سعید یعقوبی و مجید کاظمی ۷ تن از آن ده‌ها هزار زندانی سیاسی هستند که در دادگاه‌های فرمایشی به اعدام محکوم شده و توسط جلالان رژیم این احکام وحشیانه در مورد این ۷ فرزند مبارز توده‌های ستم‌دیده ایران به اجرا درآمد.

بنابراین باید دستگاه قضایی جنایتکار و در عین حال پوشالی رژیم را به زباله‌دان انداخت. شکستن علنی اقتدار این دستگاه آدم‌کشی جمهوری اسلامی توسط زندانی سیاسی شجاعی چون سپیده‌قلیان و در کنار آن چند تن از معلمان مبارز، در شرایط کنونی جامعه که بحرانی همه‌جانبه رژیم را فلج ساخته یک حرکت کاملاً درست است که می‌باید از سوی دیگر زندانیان سیاسی و مبارزان شریف مردم ایران نیز اتخاذ شود.

واقعیت این است که شکست اقتدار ارگان‌های سرکوب رژیم، به عنوان آخرین ابزاری که رژیم سعی می‌کند با تکیه بر آن به حیات ننگین خود ادامه دهد، دقیقاً با شرایط حاکم بر جامعه انطباق دارد و اساساً محصول موقعیت انقلابی حاکم بر جامعه است. با شکست اقتدار جمهوری اسلامی در تمامی عرصه‌ها، شکاف، ناامیدی، تزلزل و تردید در میان نیروهای وابسته به حکومت - از جمله افراد رده پایین نیروهای مسلح - نیز تشدید شده و جمهوری اسلامی یک گام مهم دیگر به لبه‌ی پرتگاه نزدیکتر خواهد شد.

دروغ های گوبلزی یک وزیر تبهار

۱۴۰۰ تا تابستان سال ۱۴۰۱، اشتغال زایی به میزان ۳۷۳ هزار و ۷۳۴ نفر بوده است. این دروغ بافی وزیر کار کابینه رئیسی آنچنان ناباورانه و مضمنز کننده بود که قبل از هر چیز، ایلنا، خبرگزاری حکومتی جمهوری اسلامی در واکنش به آن نوشت: "ارائه آمار نزدیک به ۲ میلیون نفری ایجاد اشتغال در کشور در حالی مطرح می شود که کارشناسان پیش بینی می کردند در خوشبینانه ترین حالت، اشتغال به نقطه ای خواهد رسید که ظرفیت های اشتغال خالی شده از قبل را تا حدی پر کند".

علاوه بر ایلنا، پاره ای از رسانه های داخلی دیگر نیز اعلام کردند نه فقط کارشناسان و آشنایان به حوزه روابط کار و امور اجتماعی چنین امری را در "میدان عمل" حس نمی کنند، بلکه کارگران و میلیون ها بیکار نیز ادعای اشتغال زایی منتشر شده توسط وزیر کار را در میدان عمل و در زندگی روزمره خود لمس نکرده و نمی کنند. توده های مردم ایران نه تنها افزایش اشتغالزایی را لمس نمی کنند بلکه با گسترش تعطیلی و ورشکستگی بسیاری از مراکز تولیدی و خدماتی، نظیر کارخانه دارو سازی الحاقی که هفته پیش تعطیل شد، مدام شاهد تعدیل نیروی کار، اخراج و افزایش نرخ بیکاری نیز هستند.

از میان واکنش های رسانه های داخلی به این ادعای مضحک صولت مرتضوی، روزنامه هم میهن نیز طی گزارشی به راستی آزمایشی ادعای وزیر اقتصاد پرداخته و در این باره نوشته است، مرجع رسیدگی به این ادعا، گزارش های فصلی از فعالیت و بیکاری است که مرکز آمار می دهد و نه "گزارش های اداری بی پایه و صوری و ساختگی" یک مقام دولتی. به غیر از روزنامه ها و خبرگزاری های داخلی، تعدادی از کارشناسان اقتصادی از جمله هادی حق شناس نیز با توجه به گزارش مرکز آمار مبنی بر کاهش نرخ مشارکت، یادآور شده است: "وقتی نرخ مشارکت در کشور کاهش یافته است، نرخ بیکاری تنها به قیمت خروج بخشی از جامعه از جرگه نیروی آماده به کار کاهش می یابد". در واقع با کاهش نرخ مشارکت در کشور که توسط مرکز آمار ارائه شده است، افزایش دو میلیون فرصت شغلی یک دروغ بزرگ است. بویژه در کشوری که طبق ضوابط کاری آن، حتی اگر افرادی به میزان یک ساعت در هفته کار کرده باشند، از جرگه بیکاران خارج شده و در صف دارندگان شغل و کار سرشماری می شوند.

جدای از دلایل بالا در رد ادعای جعلی وزیر کار، باید به این نکته هم توجه داشت، که برای دستیابی به آمار دقیق و روشن بیکاری، ابتدا ضروری است که میزان اشتغال خالص را

محاسبه کرد و تا زمانی که مقدار "شغل از دست رفته در جامعه طی همان بازه زمانی" از اشتغال مورد ادعا کسر نشود، این آمار نمی تواند قابل توجه باشد.

در جمهوری اسلامی عموماً مرکز آمار مرجع آماردهی در مورد نرخ مشارکت، افزایش یا کاهش میزان بیکاری و دیگر مسائل مربوط به حوزه کار و امور اجتماعی است. اگرچه داده های مرکز آمار که خود نیز یک نهاد حکومتی است چندان معتبر نیست، با این همه نسبت به ادعاهای کارگزاران دولتی تا حدودی قابل استنادتر است.

مرکز آمار جمهوری اسلامی در فروردین ماه سال جاری، نتایج طرح آمارگیری نیروی کار را تا زمستان ۱۴۰۱ منتشر کرد. مرکز آمار، نرخ بیکاری را در بازه زمانی فوق، ۹/۷ درصد اعلام کرد که نسبت به آمار مشابه سال قبل ۰/۳ درصد افزایش داشته است. در حالی که بنگاه های تبلیغاتی طرفدار کابینه رئیسی از جمله خبرگزاری فارس - وابسته به سپاه پاسداران - نرخ بیکاری را ۸/۳ اعلام کرده و آنگاه با کمال بی شرمی مدعی شده است که در طول تاریخ جمهوری اسلامی نرخ بیکاری تا این حد پایین نبوده است. رقمی که با "نرخ مشارکت اقتصادی پایین، در تضاد بوده و عملاً کاهش نرخ بیکاری به میزان ۸/۳ درصد را زیر سوال می برد.

طبق آخرین گزارش مرکز آمار، ۴۰/۵ درصد جمعیت ۱۵ ساله و بیشتر، معادل ۲۳ میلیون و ۴۳۶ هزار نفر از نظر اقتصادی فعال بوده اند که از میان این تعداد حدود ۲ میلیون ۳۰۰ هزار نفر بیکار بودند. بدین ترتیب تعداد واقعی شاغلان در این بازه زمانی کمی بیش از ۲۱ میلیون نفر بوده اند. همچنین حدود ۱۰ درصد از این تعداد، دارای شغل ناقص هستند که در گزارش مرکز آمار معلوم نیست این افراد که بیش از ۲ میلیون نفر هستند، به طور متوسط چند ساعت در هفته کار می کنند. گزارش مرکز آمار حکومتی به خوبی نشان می دهد که به طور واقعی ده ها میلیون بیکار در کشور وجود دارد. کافی است به این نکته هم توجه کنیم که از مجموع جمعیت حدود ۶۳ میلیونی بالای ۱۵ سال، تنها ۲۱ میلیون نفر به طور واقعی شاغل هستند و دست کم ۲ میلیون نفر از همین شاغلان نیز به دلیل نبود کار به صورت پاره وقت کار می کنند.

نمونه دیگر کاهش شدید نیروی کار شاغل در بخش کشاورزی است. طبق آمار رسمی در سال ۱۴۰۰ میزان شاغلان بخش کشاورزی از مجموع شاغلان، بیش از ۱۷ درصد و معادل ۴ میلیون و ۱۳۴ هزار نفر بود که در سال ۱۴۰۱ به ۱۳ درصد یعنی ۳ میلیون و ۴۶ هزار نفر کاهش یافت.

البته ادعای تبلیغاتی وزاری کابینه رئیسی و دیگر کارگزاران حکومتی فقط به دروغ بافی در مورد ایجاد ۲ میلیون فرصت شغلی در دو سال گذشته خلاصه نمی شود. ادعای کاهش رشد نقدینگی نیز یکی دیگر از شعبده بازی های رئیس کابینه برگزیده خامنه ای است.

ابراهیم رئیسی، روز دوشنبه ۳۰ مرداد در دیدار با اعضای جامعه مدرسین حوزه علمیه قم با تأکید بر کاهش رشد نقدینگی گفت: در زمان تحویل دولت، "آمار رشد نقدینگی ۴۲ درصد بود که اکنون بانک مرکزی این آمار را ۲۵ درصد اعلام کرده است. طرح این ادعای رئیسی در حالی است که بانک مرکزی ایران طی ماه های گذشته انتشار بسیاری از آمارهای اقتصادی را متوقف کرده و در مورد نقدینگی نیز صرفاً گزارش داده که میزان نقدینگی در خرداد امسال نسبت به خرداد پارسال ۲۹ درصد رشد داشته است. برآستی چرا رئیسی و دیگر اعضای کابینه او در این بازه زمانی تا این حد به جعل چنین آمارهایی متوسل شده اند.

دو سال پیش وقتی ابراهیم رئیسی بر صندلی ریاست جمهوری نظام تکیه زد، در ارتباط با بهبود اوضاع اقتصادی کشور و نجات جمهوری اسلامی از منجلاب اضمحلال و فروپاشی، وعده های بسیاری داد. کاهش تورم، ساخت یک میلیون مسکن در سال، کاهش رشد سرسام آور نقدینگی، تعدیل بحران مزمن رکود - تورمی، رسیدگی به وضعیت معیشتی مردم و ایجاد یک میلیون شغل در سال فقط بخش کوچکی از وعده های توخالی و تبلیغاتی رئیسی در روزهای شروع به کار بود. اکنون با گذشت دو سال، از آنجایی که تمام وعده های او توخالی از آب درآمده اند و شرایط معیشتی مردم و همچنین اوضاع بحرانی رژیم نیز از جمیع جهات بدتر از قبل شده است، دستگاه تبلیغاتی کابینه رئیسی و به طور اخص تیم اقتصادی او با توسل به دروغ های شرم آور گوبلزی مدعی اند که اغلب وعده های دولت از جمله کاهش نقدینگی و ایجاد یک میلیون شغل در هر سال محقق شده اند.

سال هاست که توده های مردم ایران می دانند دروغ بافی و لاف زنی های بی شرمانه مقامات حکومتی، بخش لایتنجرائی از ماهیت هیأت حاکمه ایران است که خامنه ای در راس آن قرار دارد. اگر تا پیش از روی کار آمدن ابراهیم رئیسی، احمدی نژاد و دار و دسته اش در مقام دروغ بافی و دادن وعده های تو خالی، گوی سبقت را از پیشکسوتان خود ربوده بودند، اکنون رئیسی و اعضای کابینه او از هر جهت نسبت به پیشگامان عرصه های دروغ و ریا و تبهارکاری از دیگران پیشی گرفته اند.

لذا، برای پی بردن به ادعای کذب وزیر کابینه رئیسی نیاز چندانی به دانش علم اقتصاد و بالا و پایین کردن آمارهای بلند و بالای بیکاری در کشور نیست. کارگران و عموم توده های مردم ایران که بحران رکود - تورمی و سرعت

**رژیم جمهوری اسلامی را باید با یک اعتصاب عمومی سیاسی
و قیام مسلحانه برانداخت**

دروغ های گوبلزی یک وزیر تبهکار

افزایش بیکاری را دست کم در همین دوران دو ساله کابینه رئیسی تجربه کرده اند، کمترین نیازی به ارائه آمار و ارقام کسل کننده اقتصادی ندارند تا متوجه عمق بیکاری و گسترش روزافزون آن در کشور باشند. آنان با تکیه بر تجارب کاری و اوضاع معیشتی خود به خوبی می دانند اشتغال و اشتغال زایی، با رشد، توسعه و بهبود اقتصادی کشور همراه است. آنان به خوبی می دانند بدون اینکه زمینه های رشد، بهبود و توسعه در چرخه اقتصاد کشور صورت گرفته باشد، بدون اینکه کارگران و عموم توده های زحمتکش ایران این رشد اقتصادی را در قدرت خرید و زندگی روزانه خود لمس کرده باشند، بدون اینکه کمترین رونقی بر سفره آنان مشاهده گردد، هرگونه سخن گفتن از افزایش اشتغالزایی دروغی بیش نیست. دروغی که اگر ناشی از بی اطلاعی راویان آن نباشد، مطمئن ریشه در شارلاتانیسم و تبهکاری آنان دارد. در واقع افرادی نظیر وزیر کار جمهوری اسلامی که حقیقت افزایش بیکاری را می دانند، اما صرفاً از منظر چاپلوسی و برای رضای خاطر حاکمیت و کتمان ابعاد ورشکستگی دولت اینگونه دروغ بافی ها را تکرار می کنند، در زمره تبهکارانند.

توده های مردم ایران به تجربه دریافته اند در کشوری که بحران رکود- تورمی مزمن تمام تار و پود نظم موجود را فرا گرفته است، در کشوری که به دلیل تعمیق بحران رکود- تورمی موجود هر ساله از میزان سرمایه ثابت مراکز تولیدی کاسته می شود، در کشوری با اقتصادی بحران زده که بیش از نیمی از کارخانه ها و مراکز تولیدی آن با ۳۰ درصد ظرفیت کامل تولیدی خود فعالیت می کنند، هیچ نیازی به ادعاهای وزیر کار جمهوری اسلامی نیست که بخواهد با ارائه آمارهای جعلی و دروغین، ورشکستگی دولت را کتمان و به کارگران و انبوه جوانان بیکار جویای کار بباوراند که در دو سال گذشته ۲ میلیون فرصت شغلی ایجاد شده است. کارگران و انبوه بیکاران و توده های مردم ایران به طور روزانه و تجربه زندگی در جمهوری اسلامی، بیکاری - این بالای خانمانسور نظام سرمایه داری را - با پوست و گوشت و استخوان خود لمس کرده و می کنند. آنان به خوبی می دانند تنها با سرنگونی جمهوری اسلامی و استقرار حاکمیت شورایی کارگران و زحمتکشان می توانند از معضل فقر و فلاکت و بیکاری، و آمارسازی های تبهکارانه حامیان نظم موجود رهایی یابند.

صدای اعتراض بازنشستگان باشیم



شورای همکاری

نیروهای چپ و کمونیست

اعتراضات بازنشستگان

نماد تداوم و پیوستگی

در مبارزه ضد سرمایه داری است

"فقط توی خیابون به دست میاد حقمون" یکی از محوری ترین شعارهای اعتراضی بازنشستگان است که صدای آن چندی است در خیابان های اغلب شهرهای ایران طنین انداخته است. اگر در دوره های گذشته عموماً بازنشستگان تامين اجتماعي تحت عنوان يكشنبه های اعتراضی مطالبات برحق خود را در کف خیابان ها فریاد می زدند، در هفته های گذشته بازنشستگان مخابرات و بازنشستگان کشوری (فرهنگی) نیز در روزهای دوشنبه و سه شنبه به اعتراضات پیوسته اند. توالی و تداوم روزهای یکشنبه، دوشنبه و سه شنبه های اعتراضی بازنشستگان و نیز حضور فزاینده زنان، نشانه اراده خستگی ناپذیر آن ها برای تحقق خواست های شان است.

در روزهای گذشته بازم بازنشستگان برای افزایش حقوق با توجه به رشد نجومی قیمت ها و نیز تهاجم رژیم سرمایه داری جمهوری اسلامی به سطح معیشت شان و طرح دولت برای دستبرد مجدد به صندوق های بازنشستگی و ادغام آن ها جهت تامین کسری بودجه، در شهرهای مختلف از جمله کرمانشاه، شوشتر، اهواز، اصفهان و ... تجمع های اعتراضی برپا کردند. وزیر کار و استعمار جمهوری اسلامی ضمن سلب مسئولیت از خود و وزارت استعمار در رابطه با تامین و افزایش حداقل دستمزد در پاسخ به اعتراض کارگران و بازنشستگان ادعا کرده که: "آن ها باید با چانه زنی برای دستمزدهای خود تلاش کنند". این ادعا در شرایطی است که در ایران اعتصاب و ایجاد تشکل مستقل کارگری ممنوع است و بسیاری از فعالین کارگری، معلمان و بازنشستگان بخاطر تلاش برای ایجاد تشکل مستقل در زندان هستند.

مبارزه جسورانه بازنشستگان در حالی تداوم می یابد که رژیم اسلامی از ترس گسترش مبارزه در سالروز جنبش انقلابی، فضای سیاسی جامعه را میلیتاریزه و به شدت امنیتی نموده و هزاران تن از فعالین جنبش های سیاسی و اجتماعی، دانشجویان، زنان، کارگران و خانواده های جانباختگان و ... را به زندان انداخته است. مبارزه بازنشستگان بر علیه شرایط موجود و نیز تلاش برای ایجاد تشکل و شبکه های سازماندهی نیز در طول جنبش انقلابی پیوسته تداوم داشته است. در همه جای جهان سرمایه داری، اکثریت عظیم بازنشستگان در زیر مجموعه طبقه کارگر قرار دارند. حقوق بازنشستگی بخشی از دستمزدهای آنان است که از پیش به صندوق های بازنشستگی واریز شده و این نهاد باید توسط خود کارگران و حقوق بگیران اداره شود. همچنین آن ها باید بر حساب و کتاب این صندوق ها کنترل و نظارت داشته باشند. دولت های سرمایه داری حق ندارند صندوق های بازنشستگی و موسسات مربوط به آن را به شرکت های خصوصی واگذار کنند و باید حقوق بازنشستگان را تضمین و پرداخت نمایند.

مبارزه بازنشستگان بر علیه خصوصی سازی، دستبرد رژیم به صندوق های بازنشستگی و برای افزایش حقوق، یک مبارزه اجتماعی و در عین حال ضد سرمایه داری است که زمینه ساز پیشروی جنبش طبقاتی کارگران و گسترش مبارزه علیه جمهوری اسلامی در شرایط متحول کنونی جامعه است. از خواست ها و مبارزه بازنشستگان و از نهادها و تشکل های مستقل و شبکه های خودسامان آن ها حمایت کنیم.

سرنگون باد رژیم سرمایه داری جمهوری اسلامی

زنده باد آزادی، زنده باد سوسیالیسم

شورای همکاری نیروهای چپ و کمونیست

24.08.2023 - دوم شهریور 1402

امضا: سازمان اتحاد فدائیان کمونیست، اتحاد سوسیالیستی کارگری، حزب کمونیست ایران، حزب کمونیست کارگری- حکمیت، سازمان راه کارگر، سازمان فدائیان (اقلیت) و هسته اقلیت

زنده باد سوسیالیسم

جنایات بی انتهای جمهوری اسلامی در دهه ۶۰ فراموش شدنی نیست

را به این چاره واداشت که برای رهایی خود از دوزخ به پستی و دنائت تن دهند. کاربدستان رژیم در زندانها این دسته از زندانیان را ثواب نامیدند و آنها را بر علیه زندانیان مقاوم سازماندهی کردند. نمایندگان دادستانی در زندانها صرفا به این راضی نبودند که زندانی ابراز ندامت کند بلکه توقع داشتند که زندانی نام در عمل با گزارش نویسی از وضعیت زندانیان، مشارکت در تفتیش و تبلیغ برای رژیم ثابت کند که بطور واقعی یک ثواب است و روی به حکومت آورد. رژیم از این دسته از زندانیان بعنوان ابزاری برای سرکوب در زندان و بر علیه زندانیان مقاوم استفاده می کرد.



۶۳ در فاصله سالهای ۶۰ تا ۶۳ در زندان وکیل آباد مشهد، توابع با برگزاری مراسم دعای کمیل و توسل به انواع روضه خوانی و ایجاد کلاسهای ارشادی (اجباری) در دو نوبت صبح و عصر نیض زندان را در دست داشتند و زندان سیاسی وکیل آباد را به یکی از شعبات طلاب اسلامی تبدیل کرده بودند. هر زمان که مخالفتی با پستی و رذالت توابع انجام می گرفت آن دسته از زندانیان را جدا سازی و به سلول های انفرادی و قرنطینه روانه می کردند. شاید بسیاری از زندانیان سیاسی جان بدر برده از زندان وکیل آباد مشهد با من موافق باشند که سیاه ترین و بدترین دوران زندان مشهد در فاصله سال های ۶۱ تا ۶۳ بوده است. روزهایی که سروده احمد شاملو را تداعی می کرد: سال بد، سال باد، سال اشک، سال شک، سال روزهای دراز و استقامت های کم، سالی که غرور گدایی می کرد.

وقتی که در بیرون از زندان ابلیس پیروز مست، سور عزای ما را به سفره نشست و مرتجعین آخرین میخ را بر تابوت آزادی و انقلاب کوبیدند ما زندانیان دریافتیم که روزهای سختی در انتظارمان است و می بایستی زیر پرچم مقاومت برای حفظ شرافت و کرامت انسانی متحد شویم.

ما انسانهایی بودیم که می دانستیم بدون مبارزه هیچ بهبودی در شرایط زیستی مان بدست نمی آید و برای بدست آوردن حق و حقوق یک زندانی سیاسی هیچ راهی جز مبارزه وجود ندارد. از این رو در اواخر سال ۶۳ تعدادی از زندانیان بند ۲ عمومی وکیل آباد تصمیم به تحریم کلاس های اجباری فقهی گرفتند و رو در روی نظامی که توسط دستگاه امنیتی و قضایی به واسطه کارچرخانی توابع در زندان برقرار شده بود ایستادند. اگر چه دست اندر کاران رژیم در زندانها، دشوارترین روزها را برای آن دسته از زندانیان نافرمان مهیا ساختند اما این دسته از زندانیان باور داشتند که خود را در حرف و عمل می آزمایند و مقاومت در زندان را تکثیر می کنند. مبارزه زندانیان نافرمان با مجازات روبرو شد. مسئولان زندان همراه با ضرب و شتم و شکنجه جسمی زندانیان تسلیم ناپذیر را به سلول های انفرادی و قرنطینه انداختند، جیره غذایی شان را نصف کردند و هواخوری و دفعات ملاقات را کاهش دادند.

محدودیت ملاقات برای امثال من که خانواده هایمان از فرسنگ ها کیلومتر دورتر از استان خراسان به ملاقاتمان می آمدند چندان تفاوتی نمی کرد. در واقع تعدادی از زندانیان مانند من علاوه بر تحمل زندان از رنج تبعید هم برخوردار بودند.

مشارکت من در جمعی که به مخالفت با برگزاری کلاسهای ایدئولوژیکی برخاسته بودند باعث شد که پرونده جدیدی برای من تشکیل شود و مجددا در داسرای ارتش لشکر ۷۷ با اتهام ایجاد تشکیلات در زندان تحت بازجویی

**ببین هنوز از این قتلگاه میخوانم
صدای خسته من رنگ دیگری دارد
صدای خسته من سرخ و تند و توفانی است
صدای خسته من آن عقاب را ماند
که روی قلعه شبگیر بال می کوبد
و نیزه های فتنه فریادش
روی مدار آتیه و انقلاب می چرخد**

سعید سلطانیپور

جمهوری اسلامی در دهه شصت جنایات وحشتناکی آفرید. وحشیگری حکومت اسلامی را در نهایت خود به نمایش گذاشت. دهها هزار تن از مبارزان و مخالفان را زیر بیرحمانهترین شکنجههای قرون وسطایی به بند کشید. هزاران زندانی سیاسی را در نیمه اول این دهه اعدام کرد و در سال ۶۷ یک قتل عام بزرگ به راه انداخت و طی چند روز هزاران زندانی را که پیش از این به حبس محکوم شده بودند یا دوران محکومیتشان به پایان رسیده بود، کشتار کرد. گزارشهای مفصلی از این فجایع بیرحمانه تا کنون انتشار یافته و نشریه کار نیز در گذشته به دفعات آن را مورد بحث قرار داده است.

تحریریه نشریه کار برای این شماره نشریه کار از تعدادی از رفقای زندانی دهه شصت در خواست کرد به دو سوال زیر پاسخ دهند:

- ۱- تجربه شخصی خود را از زندانهای دهه شصت (چگونگی بازجوییها، شرایط زندان، مقاومت زندانیان، خانوادهها...) توضیح دهید.
 - ۲- از نظر شما تفاوت شرایط زندانهای کنونی با آن ایام چه هست و کدام تجارب و درسهای آن دوران، در شرایط امروز ایران کاربرد دارند و می توانند به پیشبرد مبارزه یار رسانند؟
- در زیر پاسخ این رفقا را می خوانید.

رضا پورکریمی

از لحظه بازداشت در یکی از روزهای مهرماه سال ۱۳۶۰ تا لحظه آزادی از زندان در خرداد سال ۱۳۷۰ هرگز به ذهنم خطور نکرد که نسبت به مصائب و روزهای از دست رفته عمر و جوانی، خودم را مقصر بدانم یا سرزنش کنم. آنچه که برایم با ارزش بود این مهم بود که بتوانم به شایستگی از رنج ها گذر کرده باشم و در روزهای سخت از پس دشواری ها بربیایم. من یکی از معدود افرادی بودم که بدون وابستگی تشکیلاتی به سازمان مورد علاقه ام در حالی که که دوران سربازی را در نیروی هوایی بجنود سپری می کردم توسط گروه ضربت سیاسی ارتش، صرفا به دلیل داشتن چند نشریه و کتاب بازداشت شدم. در دادگاه ارتش خراسان واقع در مشهد محاکمه و ابتدا به اعدام و سپس با یک درجه تخفیف محکوم به حبس ابد شدم. بنابر تفسیر دادستانی ارتش مداخله و مشارکت نیروهای نظامی و ارتشی در سیاست با مجازات سخت گیرانه و مضاعفی روبرو می شد. از این رو قضات دادگاه برای من که به بازداشت اعتراض داشتم و حق خواندن و مطلع شدن را حق طبیعی هر انسان می دانستم تقاضای حکم اعدام کردند. آنها مرا مرتد، مفسد فی الارض و به اصطلاح خودشان ترویج دهنده افکار ضاله کمونیستی دانستند تا به سادگی بتوانند با تعبیر فقهاتی و اسلامی جانم را بگیرند. دستگاه قضایی تبهکاران و سارقین انقلاب در آن روزها فقط به وحشت آفرینی در جامعه و تشویش در روح و جان مخالفین محبوس در زندانها فکر می کرد. یکی از انگیزه های مهم دستگاه قضایی برای صدور بی شمار احکام اعدام و حبس های طولانی مدت رساندن این پیام به جامعه بود که هیچ گونه ضدیتی با حکومت قابل تحمل نیست و سزای مخالفان چنین عقوبتی است. از سوی دیگر دستگاه قضایی جنایتکار این دور نگری را هم در سر داشت که در زندان، زندانیان را به خیال خود وانگازارد و با سلب آزادی فردی و رفتار غیر انسانی و شکنجه، توانایی تحمل حبس برای زندانیان را غیر ممکن سازد. ترفندی که بی تاثیر نبود و دسته ای از زندانیان

جنایات بی انتهای جمهوری اسلامی در دهه ۶۰ فراموش شدنی نیست

جامعه پیوند داشتند. اما امروز هر زندانی که به واسطه خانواده اش به رسانه ها معرفی می شود جامعه از آن حمایت می کند. ریز و درشت اخبار از زندان به بیرون منتقل می شود و مردم با آنها همدردی می کنند. هر زندانی که آزاد می شود یا سر به دار در آغوش جامعه قرار می گیرد و روحیه جمعی برای مبارزه با حاکمیت جنایت پیشه را تقویت می کند. تا زمانی که جمهوری اسلامی برقرار است و دستگاه های پلیسی و امنیتی اش به شکار و تعقیب مبارزین جوان اقدام می کنند، زندان و شکنجه وجود دارد و از این رو تجربیات زندانیان سیاسی در دهه ۶۰ و سالهای گذشته به کار جوانان مبارز می آید و به آنها کمک می کند که به هنگام بازجویی و فشار بازجویان چگونه مقاومت کنند.

نیست تردید، زمستان گذرد، وز پی اش پیک بهار با هزاران گل سرخ بی گمان می آید.

رحمان درکشیده

پاسخ به سوال اول:

از آنجایی که من سال ۵۹ دستگیر شدم، شرایط بازجویی‌هایی بعد از سی خرداد سال ۶۰ را تجربه نکردم. بعد از سی خرداد سال ۶۰ شکنجه برای اعتراف‌گیری، پی‌بردن به اسرار تشکیلاتی و از این طریق دستگیری سایر مبارزان به یک روال عادی تبدیل شد. اما قبل از سی خرداد وضعیت متفاوت بود. بنابراین تجربه‌ی من از دوران بازجویی بسیار محدود است، اما در درون زندان از رفقایی که در سال‌های بعد دستگیر شده بودند، اطلاعات زیادی درباره‌ی نحوه‌ی بازجویی‌ها به دست آوردم.

یکی از روش‌های معمول شکنجه در هنگام بازجویی زدن کابل به کف پا بود، قیانی یکی دیگر از روش‌های معمول بود. دستان زندانی را از پشت (یکی از بالای شانه و دست دیگر از پایین کمر) به هم می‌بستند و آن‌گاه با طناب به میله‌ای اویزان می‌کردند به نحوی که زندانی مجبور می‌شد بر روی انگشتان پا بایستد. با این روش اگر زندانی در اثر خستگی می‌خواست کف پایش را به زمین برساند، دستانش به شکلی بسیار درآورد کشیده می‌شدند.

بازجویان کسانی را که می‌خواستند به اصطلاح تخلیه اطلاعاتی کنند با قیانی و کابل زدن به کف پا شکنجه می‌کردند. روزها در زیر شکنجه باید قیانی و کابل‌ها را تحمل می‌کردی. یکی از رفقایی که قیانی شده بود تعریف می‌کرد که به دلیل بی‌خوابی زمانی می‌رسید که دچار توهمات می‌شدی و در این حالت در واقع درد را هم دیگر حس نمی‌کردی. در این مواقع اگر نگهبانان متوجه می‌شدند، هنگام غذا خوردن می‌گذاشتند زندانی مثلا نیم ساعت بخوابد تا دوباره به حالت نرمال برگشته و درد را احساس کند. برای نمونه حسن جمالی از رفقایی اقلیت که در سال ۶۴ دستگیر شده بود، چندین روز با قیانی و کابل شکنجه شد که بعد از چند روز در زیر شکنجه به خیل جان‌فشانان فدایی پیوست. انفرادی‌های طولانی مدت یکی دیگر از روش‌ها بود. وقتی رفیق علیرضا تشید از اعضای راهکارگر از سال ۶۴ به اتاق ما در سالن ۳ آموزشگاه اوین آوردند نزدیک به سه سال در انفرادی بود. در یک کلام در رابطه با بازجویی‌ها می‌توانم این را بگویم که دست بازجویان برای هر جنابیتی و بدون هیچ محدودیتی باز بود.

یکی دیگر از تجارب مهم بازجویی‌ها، کلک زدن به زندانی برای اعتراف‌گیری بود و در این رابطه از روش‌های گوناگون استفاده می‌کردند که توضیح آن در این مختصر نمی‌گنجد. وقتی بازجوها به اطلاعاتی ناقص یا درست دست می‌یافتند، سعی می‌کردند با "رودست زدن" به زندانی و گفتن این‌که رفیق‌ات، هم تشکیلاتی‌ات و غیره با ما همکاری کرده و این اطلاعات را داده، از اطلاعاتی که به هر شکلی بدست آورده بودند، برای شکستن و یا تخلیه اطلاعاتی دیگر دستگیرشدگان استفاده کنند. برای نمونه رفیق جان‌فشانده علیرضا صمزناده که در سال ۶۲ در ضربه به محلات تهران سازمان (اقلیت) دستگیر شد. هنگام دستگیری مسئول وی نیز در ماشین بازجویان بود و بازجویان به او گفته بودند که از طرف سازمان آمده‌اند تا در مورد مسائلی با او گفت‌وگو کنند. حکایت کامل ماجرا بسیار طولانی است. علیرضا با دیدن مسئول خود و با توجه به این‌که قرار بود در مورد یک اتفاق با او از طرف رفقای سازمان صحبت شود، باور می‌کند که آن افراد از طرف سازمان

قرار گیرم. سرانجام پس از خاتمه بازجویی‌ها در دادسرای ارتش به زندان جمشیدیه (دژبان مرکز) تهران منتقل کردند. مدت ۱۶ ماه از دوران زندان من در سلول‌های انفرادی جمشیدیه و ۲ ماه در سلول‌های انفرادی آسایشگاه زندان اوین گذشت.

سرانجام پس از ۱۸ ماه، تصمیم به برگشت من به زندان وکیل آباد گرفته شد. در طول مسیر بازگشت به زندان وکیل آباد مشهد احساس خوبی داشتم، احساسی شبیه یک ورزشکار پیروز، همچون یک دوندۀ پیروز در دو مارا تن.

تحمل حبس در سلول‌های انفرادی و قرنطینه سخت هستند اما میزان رضایت زندانی از وضعیتش به او کمک می‌کند که در این نبرد نابرابر احساس پیروزی کند. سلول‌های انفرادی محل رویارویی انسان با خود است، یک جدال درونی بین انتخاب رذالت و شرافت.

آن که برای رهایی از شکنجه و دشواری دست به انتخاب رذالت می‌زند و آنچه می‌شود که بازجو می‌خواهد در واقع روح انسانی خود را کشته است و زندانی پشت کرده به باورها مشابه فردی می‌شود که مبتلا به یک درد لا علاج است و می‌بایستی در تمامی عمر این روح پر درد را تحمل کند.

اما انتخاب مقاومت و حفظ شرافت اگر چه سخت و جانکاه است اما غرور آفرین و مایه افتخار است. اگر هم زنده نمائی دیگران از نیکی‌ها و سرسختی هایت صحبت به میان خواهند آورد و به وقتش همچون رود جاری خواهی بود. مانند تمام هم‌بندی‌های مبارز من که در تابستان سال ۶۷ سر به دار شدند.

پس از اینکه در پانز سال ۶۵ مجدداً به زندان وکیل آباد مشهد منتقل شدم، در مسیر کریدوری که به سمت دادیاری زندان منتهی می‌شد، اتفاقی به یکی از زندانیان و هم‌بندی سابق برخوردم که او را برای تشریفات آزادی به دادسرا می‌بردند. او صمیمانه در آغوش گرفت و مبارزه و مقاومت ما زندانیانی که از سال ۶۳ از بند عمومی جدا کرده بودند را ستود. او برای من گفت که ۶ ماه بعد از جدا سازی شما و انتشار اخباری از مقاومت‌های تان، دیگر زندانیان ساکن بند ۲ تحت تاثیر قرار گرفتند و آنها هم به مخالفت با برپایی کلاس‌های اجباری و نظم تحمیلی بپاخواستند. او اضافه کرد که هم اکنون کلاس‌های اجباری و بساط توأبیین در بند ۲ عمومی جمع شده است.

از شنیدن این خبر نیروی ویژه‌ای گرفتم، احساس عجیبی در من پدیدار شد که در سراسر عمرم مشابه آن احساس را تجربه نکردم.

از این جهت به قسمتی از خاطراتم پرداختم که هم توانسته باشم اندکی از فضای زندانها در دهه ۶۰ را تصویر کرده باشم و هم به مخاطبان و فعالان کنونی در عرصه‌های سیاسی و اجتماعی اطلاعات و شناختی از میزان مبارزات و مطالبات زندانیان سیاسی در دهه ۶۰ داده باشم. زندانیان سیاسی در دهه ۶۰ مخالف جنگ ایران و عراق، مخالف حکومت مذهبی و تک صدایی و مخالف تبعیض جنسیتی و ملی بودند. آنها از ادیخواه و برابری طلب بودند. آنها مبارزین و فعالانی بودند که در سقوط دیکتاتوری حکومت شاه، نقش پررنگی داشتند اما به دلیل رفتارهای فاشیستی و توحش حکومت در زندانها مجبور شدند تا مرز حفظ شرافت از بیان آرزوهای خود عقب نشینی کنند. زندانهای دهه ۶۰ را باید با زندانهای حکومت فرانکو در اسپانیا و مطابق با نوشته‌های آرتور کستلر در کتاب گفتگو با مرگ مقایسه کرد که زندانیان بطور غریزی، و در ضدیت با میل باطنی خود زندگی می‌کردند. با این حال هیچگاه زندانهای دهه ۶۰ از مبارزه، مقاومت، فداکاری و از خودگذشتگی خالی نبود.

مبارزین زندانی نیروی شجاعت و پایداری خود را از مردم در پشت دیوارها می‌گیرند. در دهه ۶۰ مردم متوهم و مرعوب بودند و ناقوس کریه جنگ با سوگواری کشته‌شدگان در جنگ مردم را به همراهی با حکومت می‌کشاند. اما امروز نه مردم متوهمند و نه حکومت قادر است با ترغیب جنگ و پروپاگاندای شوینیبستی و ناسیونالیستی مردم را با خود همراه سازد. دیگر دوران رکود سیاسی به پایان رسیده و دوران بیداری و عروج توده‌ها به دستیابی آزادی آغاز شده است. حرف از انقلاب است و حکومتی که در آن مردم بر سرنوشته خود حاکم گردند.

تفاوت اصلی زندانهای دهه ۶۰ با امروز را باید در شرایط اجتماعی جستجو کرد. در دهه ۶۰ سازمانهای سیاسی، احزاب و تشکل‌های کارگری شکست سنگینی خورده بودند و ارتباطشان با مردم قطع شده بود. زندانیان سیاسی در دهه ۶۰ بدون یار و یاور بودند و تنها از طریق خانواده هایشان بود که با

جنایات بی انتهای جمهوری اسلامی در دهه ۶۰ فراموش شدنی نیست

آمده‌اند.

می‌آید، همبستگی زندانیان است. مثلا ما در این دوران با اعتصاب غذاهای فردی روبرو هستیم. در آن زمان چنین چیزی معنا نداشت. مبارزه و مقاومت جمعی بود، جدا از هرگونه اختلافات سیاسی، زندانیان سیاسی با خواست‌هایی که کاملا مشترک بودند در برابر زندانیان قرار داشتند.

از منظر من، زندان برای زندانی سیاسی ادامه مبارزه است، همان‌طور که این مبارزه در جامعه جریان دارد. در شرایط کنونی، زندان اتفاقا باید یکی از پیشروترین مکان‌ها در مبارزه باشد. زندانیان سیاسی با مبارزه و مقاومت در برابر تهاجمات رژیم، می‌توانند اساسا نقش زندان در دستگاه سرکوب و هدف رژیم از به بند کشیدن مبارزان را خنثا کرده و از این طریق اقتدار دستگاه قضایی به‌عنوان بخشی از دستگاه سرکوب رژیم را در هم بشکنند. هم اکنون اخباری از مقاومت و مبارزه بویژه در میان زندانیان سیاسی زن منتشر می‌شود، باید مقاومت و مبارزه زندانیان سیاسی سراسری شده و به هم پیوندند. در این صورت، بدون تردید تاثیرگذاری هر حرکتی در زندان صدها برابر خواهد شد. حتی امروز شاهدیم که مقاومت‌های فردی در برابر دستگاه قضایی چه تاثیر و انعکاس خوبی در جامعه دارد که عدم تمکین سپیده قلیان به حجاب اجباری در دادگاه فرمایشی یک نمونه آن است. حال تصور کنیم که این مقاومت و مبارزه هزاران زندانی سیاسی را دربرگیرد. بدون تردید آن‌گاه می‌تواند تاثیر بزرگی در جامعه بگذارد.

برای نمونه جای اعتصاب غذاهای دسته جمعی در زندان‌ها، برای بی‌اثر ساختن مداخلات زندانبانان در امور بندها و فشارهایی که از این زاویه به زندانیان سیاسی آورده می‌شود، بویژه با توجه به امکانات خیررسانی و شرایط حاکم بر جامعه، کاملا خالی است. زندانیان امروز با توجه به حمایت جامعه

از آن‌ها می‌توانند در کنار هم زندانیان را به عقب برانند و این شدنی است.

از تفاوت‌ها نوشتن از شباهت‌ها هم باید گفت. جمهوری اسلامی یک حکومت دینی فاشیستی است. همان‌طور که از ابتدای رسیدن به قدرت، جمهوری کشتار کمر به قتل مردم بست و دهه‌ی ۶۰ اوج آن کشتارها

بود، همچنان رژیم حاکم دست به کشتار می‌زند. جمهوری اسلامی برای بقا، دیگر چیزی جز دستگاه سرکوب خود را ندارد. دستگاهی که مرکب از سپاه، ارتش، وزارت اطلاعات، نیروی انتظامی، دادگاه و زندان و مانند آن‌هاست، تمامی نیروهای مسلح و اطلاعاتی بعلاوه دستگاه به‌اصطلاح قضایی و سازمان‌های وابسته همچون سازمان زندان‌ها. امروز هم مانند دهه‌ی ۶۰ در زندان‌ها شاهد شکنجه، قتل در زیر شکنجه و اعدام هستیم. این ابزاریست که رژیم همواره از آن استفاده کرده است. یکی از شکنجه‌هایی که این روزها رژیم از آن استفاده می‌کند "جوجه کردن" نام دارد که مرا به یاد شکنجه‌های آن دوران می‌اندازد. اعدام مصنوعی یکی دیگر از روش‌هاییست که رژیم به کرات از آن استفاده می‌کند. به هر حال می‌توان گفت شکنجه تا حد مرگ و باز بودن دست بازجویان برای هر جنایتی در پستوهای اتاق‌های بازجویی به مانند سال ۶۰ همچنان پابرجاست.

روال دادگاه‌ها نیز شباهت‌های بسیاری با آن دوران دارند. هم در آن دوران و هم امروز دادگاه‌ها فرمایشی هستند. قاضی نه مستقل است و نه تو امکان دفاع داری. اگرچه امروز در برخی پرونده‌ها زندانیان سیاسی از وکلای منتخب خود برخوردار می‌شوند، اما همگی این‌ها چیزی را در این‌که دادگاه‌ها فرمایشی هستند و قاضی حکمش را بر اساس سیاست حکومت صادر می‌کند، تغییری نمی‌دهد.

اگر تفاوت‌های آن دوران با دوران کنونی به شرایط جامعه برمی‌گردد، سال‌های شکست انقلاب و سال‌های برآمد انقلاب، شباهت‌های زندان هم به ماهیت حکومت برمی‌گردد. حکومت دینی فاشیستی که برای بقای خود حاضر به هر جنایتی است. حکومتی که دهه‌ی ۶۰ آن جنایات را آفرید و همچنان به

در رابطه با شرایط زندان در دهه‌ی ۶۰، یک موضوع بسیار مهم است و آن این‌که در زندان‌های جمهوری اسلامی شکنجه محدود به دوران بازجویی نبود. در تمام سال‌های زندان شکنجه به اشکال گوناگون وجود داشت. اما در کنار شکنجه و شرایط بسیار سخت زندان در آن سال‌ها که هدفی جز شکنستن زندانیان نداشت، باید بر مقاومت زندانیان تاکید کرد. از مقاومت در زیر شکنجه تا مقاومت و مبارزه در بندها.

از مقاومت در تابوت‌ها در قزل‌حصار تا انفرادی‌های گهردشت. به نظر من اهمیت این مقاومت را با توجه به شرایط آن سال‌ها باید تحلیل کرد. شرایطی که هیچ امکانی برای بازتاب شرایط زندان، شکنجه‌ها و مقاومت وجود نداشت. تنها امکان زندانیان ملاقات کابینی با خانواده بود که در آن سال‌ها در بهترین حالت دو هفته یک بار آن هم حدود ده دقیقه ملاقات داشتند. عموما هم از طریق گوشی صحبت‌های زندانی با خانواده از سوی زندانبان کنترل می‌شد. بی‌خبری از مبارزات و مقاومت زندانیان در آن سال‌های "داغ و درفش" به‌حدی بود که برای نمونه یک بار که سال‌ها پیش در فرانکفورت به مناسبت سالگرد کشتار زندانیان سیاسی یکی از سخنرانان بودم و از اعتصاب غذای بند ملی‌کش‌ها صحبت کردم، یکی از زنان زندانی سیاسی سابق که در رابطه با زندان نوشته‌های متعددی نیز دارد، هرگز در این مورد چیزی ننشیده بود.

مقاومت در زندان بویژه از سال ۶۴ به بعد شکل تعرضی به خود گرفت و برای نمونه شاهد اعتصاب غذا، تحریم غذا، ورزش دسته‌جمعی و غیره بودیم. سال ۶۵ در بند ۳ "آموزشگاه" اوین، زندانیان در اعتراض به آوردن دو تواب به بند سیاسی یک ماه دست به تحریم غذا زدند تا زندانبان مجبور شد دو تواب را از بند برده و بچه‌هایی را که به انفرادی‌های آسایشگاه برده بود به بند بازگرداند. سال ۶۶ زندانیان ملی‌کش در بند ۴ بالا (آن زمان این قسمت از زندان اوین که شامل ۴ بند دو طبقه و در مجموع ۸ بند همراه با بهداری زندان و بند ۲۰۹ بود، به بندهای قدیم یا ۳۲۵ معروف بود) با خواست آزادی بی‌قیدوشرط در فواصل کوتاه ۳ بار دست به اعتصاب غذای ۵ روزه و ۷ روزه زدند که همگی زندانیان از مجاهد تا اکثریت و توده‌ای تا زندانیان هوادار نیروهای چپ انقلابی در آن متحدان شرکت داشتند.

در مورد خانواده‌ها نیز در این مطلب کوتاه بویژه می‌خواهم بر این نکته تاکید کنم که در آن زمان خانواده‌ها خیلی تنها بودند و این تنهایی به شرایط حاکم بر جامعه برمی‌گشت که رژیم با شکست انقلاب پایه‌های قدرت خود را از جمله با بهره‌گیری از شرایط جنگی (جنگ دولت‌های عراق و ایران) تحکیم بخشیده بود. بسیاری از خانواده‌ها حتی از همسایه‌ها و برخی از اقوام پنهان می‌کردند که فرزندشان در زندان است.

پاسخ به سوال دوم:

شرایط زندان در این سال‌ها هم شباهت‌هایی با آن دوران دارد و هم تفاوت‌هایی. به نظر من تفاوت‌ها بویژه به شرایط جامعه برمی‌گردد. سال ۶۰ سال شکست انقلاب بود و رژیم با تمام دستگاه سرکوب خود به نیروهای انقلابی هجوم آورد. رژیم در هر گوشه‌ی کشور چوبه‌های دار برپا کرد و گاه روزی ۱۰۰ تا ۲۰۰ نفر را حتی در برخی از شهرهای کوچکتر اعدام می‌کرد. کشتار سراسری هزاران زندانیان سیاسی در تابستان ۶۷ یک نمونه برجسته و در واقع اوج سببیت و خونخواری رژیم را به نمایش گذاشت.

در دوران اخیر که ما در یک شرایط انقلابی بسر می‌بریم، شرایط کاملا متفاوت است و رژیم نمی‌تواند مانند آن دوران مثلا تابستان ۶۷ دیگری بیافریند. خانواده‌های زندانیان شجاعانه از زندانی شدن عزیزان‌شان می‌گویند و همراه با دیگر ستم‌دیدگان جامعه به دادخواهی و حمایت از زندانیان برخاسته‌اند. در همین روزهای گذشته توده‌های ستم‌دیده بلوچ شعار "زندانی سیاسی آزاد باید گردد" را در برخی از شهرهای بلوچستان سر دادند.

امروز اخبار زندان در ابعادی وسیع در جامعه انتشار می‌یابد. این اخبار حتی مرزها را در نورددیده و به گوش مردم در اقصا نقاط جهان می‌رسد. اگر سال ۶۰ بود، رژیم از میان توده‌هایی که به خیابان سرازیر شده و شعار "مرگ بر خامنه‌ای" سر داده بودند، دریایی از خون راه انداخته بود. اما امروز نمی‌تواند و هر قدر که مبارزات مردم گسترش یابد رژیم ناتوان‌تر نیز خواهد شد. یکی از تفاوت‌های زندان که به چشم من به‌عنوان یک زندانی سیاسی سابق



جنایات بی انتهای جمهوری اسلامی در دهه ۶۰ فراموش شدنی نیست

زندانیان را وادار میکردند که شلاق خوردن او را تماشا کنند که البته برای این کار هم با مشکلات زیادی مواجه میشدند، چون با مقاومت زندانیان در رفتن به حیاط بند و تماشای شکنجه رفیق شان روبرو میشدند. گاهی مجتبی حلوی از فرط عصبانیت فردی را که باید شلاق میخورد فراموش میکرد و به جان زندانیانی که از رفتن امتناع میکردند می افتاد. اگر چه خشونت شان حدی نداشت، اما بعد از خاتمه ماجرا، به رفتار و حرکات آنها می خندیدیم و شب‌های بسیاری، سوژه پانتومیم و دلک‌های احمق تئاترهای ما بودند.

۲- مشخصه زندانیان دهه شصت این بود که آنها انقلابیون سازمانیافته، آگاه و متشکل بودند که برای آرمان‌هایشان و ساختن یک جامعه فارغ از ستم و استثمار از زندگی عادی خود گذشتند و وارد مبارزه تا پای جان شدند. در حالیکه اکنون جوانان ما برای یک زندگی معمولی دستگیر و اعدام میشوند. این نشان از شکست یک انقلاب و افت خواستها و آرزوی جوانان در این دوره دارد. شکنجه‌ی زندانیان برای لو دادن رفقا و دوستان خود در دهه شصت بسیار جریان داشت. در آن شرایط انقلابی که هنوز طعم تلخ شکست را نچشیده بودیم، رژیم برای درهم شکستن روحیه مردم، اعدامهای وسیع در دسته‌های زندانی و همچنین در هم شکستن روحیه مردم، اعدامهای وسیع در دسته‌های چند صد نفری هفته‌ای دو یا سه بار صورت می داد. اصلاً صحبت از دادگاه و وکیل مدافع مطرح نبود. رژیم مرتباً میگفت همین قدر که اجازه نفس کشیدن به شما میدهم بروید خدا را شکر کنید. اگر لطف و رافت امام نبود، طبق احکام اسلام همه شما باید اعدام میشدید که البته در تابستان ۶۷ با فتوای خمینی طبق احکام اسلام، اکثر زندانیان سیاسی به دار اویخته شدند.

بالا بردن آگاهی سیاسی و تلاش برای فهمیدن ریشه‌های ستم و استثمار است که میتواند ما را در مقابل آلترناتیوهای راست و ارتجاعی که مرتب در مدیای مین استریم مطرح میشود، مصون نگاه دارد. راه‌حلهایی که حداکثر خواهان تغییرات سطحی و روبنایی در جامعه هستند و تلاش دارند که کل سیستم و نظام دست نخورده باقی بماند. زندانیان سیاسی باید سعی کنند هرچه بیشتر خود را متشکل کرده و زندان را به مدرسه انقلاب تبدیل کنند. تماس با زندانیان عادی و تلاش برای ارتقاء آگاهی سیاسی آنها بسیار مهم است. همه میدانیم که آنها قربانیان این جامعه ستمگر و طبقاتی هستند.

دقت در مخفی کاری و ادامه کاری و تماس با فعالین بیرون از زندان برای مبادله اخبار و رهنمودها بسیار مهم است. نیروی وسیع اما پراکنده جنبش کمونیستی ما در صورتیکه متحد و متشکل شود، میتواند در معادلات سیاسی آینده ایران نقش ایفاء کند.

مینا زرین

۱- ۲۴ آبان سال ۱۳۶۰ در منطقه نازی آباد تهران، حین پخش اعلامیه سازمان چریکهای فدائی ایران - اقلیت در اتوبوس شرکت واحد، دستگیر شدم. دو پاسدار با لباس شخصی اتوبوس را نگه داشتند و مستقیم اسلحه را ب سرم نشانه گرفتند و گفتند اگر حرکتی بکنم، شلیک خواهند کرد. از اتوبوس مرا پیاده کردند و مردمی که در اطراف اتوبوس جمع شده بودند، مانع شدند که مرا به داخل کمیته ۱۰ نازی آباد ببرند. مردم زحمتکش بخصوص زنان اعتراض کردند و گفتند نباید این دختر را داخل کمیته ببرید. یکی از پاسدارها فریاد کشید که این یک زن خراب و فاحشه است و زنان معترض دوباره اعتراض کردند و مطرح می کردند که این دختر امکان ندارد خراب باشد. بعد از نیم ساعت بحث و درگیری میان پاسداران و زنان معترض، پاسداران فریاد زدند که دور کمر این زن بمب است و مرا داخل کمیته ۱۰ نازی آباد که آن زمان، زیر نظر دادستانی کار می کرد، کشاندند و بطور وحشیانه‌ای کتک زدند و کنترل بدنی را شروع کردند. من در منطقه تحت پوشش آنها، اعلامیه پخش می کردم. در آن دوران اکبر خوش کوشک رئیس آن کمیته بود. با چشمان سبز رنگ پر از نفرت، مرا تهدید میکرد و با دستان سنگین اش سرم را به میز می کوبید که اگر اسم دوستان و هم تشکیلاتی‌هایم را ندم مرا در همان بیابانه‌های اطراف سربه نیست خواهد کرد و مرا مجبور به نوشتن وصیت نامه کرد. در آن کاغذ نوشتم من وصیتی ندارم. پاسداران بعد از اینکه متوجه شدند که به آنها اطلاعات نمی دهم، مرا سوار ماشینی کردند و به یک جای مخفی و مخوفی بردند. در حین سوار شدن به ماشین، مرا با

جنایت و کشتار و شکنجه مشغول است. * آویزان کردن از سقف با دست و پاهائی که از عقب به هم بسته شده اند، همراه با زدن کابل

آناهیتا رحمانی

۱- من به همراه همسرم بهروز فتاحی که از رهبران سریداران در قیام آمل بود، در سال ۶۲ دستگیر شدم. ما بلافاصله به اوین و به زیرزمین بند ۲۰۹ که شکنجه شدیدترین شکنجه‌ها و تحت شدیدترین شکنجه‌ها قرار گرفتیم. شلاق به کف پا، آویزان کردن برای روزها و شبهای متوالی و بی خوابی دادن‌ها انتها نداشت. در دهه شصت چون از درون یک انقلاب بیرون آمده بودیم، روحیه ما بسیار بالا بود، در نتیجه مقاومت هم بسیار بالا بود. در آن سالها رژیم برای تثبیت خودش و سرکوب



مردم هزاران نفر را دستگیر و در گروه‌های چند صد نفره به جوخه‌های اعدام می سپرد و برای ایجاد ترس و از عاب در جامعه اسامی اعدامیان را در روزنامه‌ها منتشر میکرد. اصلاً به اصطلاح دادگاهی در کار نبود. از سال ۶۳ شکنجه‌ها و اعدام‌ها هدفمندتر و سیستماتیک تر صورت گرفت. من یک سال در سلول‌های ۲۰۹ زیر بازجویی بودم. بعد به اتاق‌های در بسته منتقل شدم. اما همسرم در همان ماههای اول دستگیری زیر شکنجه کشته شد. زمانی که او را شکنجه میدادند مرا پشت در اتاق شکنجه می نشانند تا من را نیز شکنجه کنند. او در بازجویی‌ها از آرمانهایمان دفاع میکرد. بازجو میگفت شما عمال امپریالیست‌ها هستید و بهروز در جواب می گفت تاریخ ثابت خواهد کرد که چه کسانی در خدمت امپریالیستها هستند. شکنجه گران، او را مثل توپ فوتبال میان خود میچرخاندند و به نقاط حساس بدن و چشم و گوش اش ضربه میزدند. من در حالیکه پشت در با چادر و چشم بند رو به دیوار نشسته بودم، سرم را به دیوار میکوبیدم، به آن چنگ میزدم و آرام آرام گریه میکردم. پس از مدتی فریادهایش به ناله تبدیل و بعد قطع شد. برای لحظه‌ای خودم را به وسط اتاق انداختم و فریاد زدم بی‌شرف‌ها نزنید. مشت و لگد بر سرم باریدن گرفت و مرا مثل پرکاهی به بیرون اتاق بازجویی پرتاب کردند. یکی از آنها گفت تاوان این کارت را می‌بینی.

خبر کشته شدن بهروز یک سال بعد در ملاقات با خانواده به من داده شد. مسئولان زندان به خانواده اش گفته بودند آنقدر بهروز سر سخت بود که حاضر نبود حتی اسم واقعی خود را به ما بگوید.

در سال ۱۳۶۳ زمانی که به اتاق‌های در بسته منتقل شدم، زندانیان سر موضع را به تازگی از تواب‌ها جدا کرده بودند و به این اتاق‌های در بسته آورده بودند. روزی سه وعده دستشویی داشتیم و هنوز از هواخوری خبری نبود. شرایط بسیار سختی بود. بیماران کلیوی داشتیم که نیاز بیشتری به دستشویی داشتند. در گوشه اتاق پشت پرده ای، سطلی برای آنها گذاشته بودیم تا در صورت نیاز از آن استفاده کنند. غذا بسیار کم بود تقریباً همیشه گرسنه بودیم. تعداد زیادی کودک در اتاق بود که اگر چه برای ما زندانیان بسیار شیرین بودند و با بازی با آنها برای لحظه‌ای میتوانستیم شرایط دشتناک زندان فراموش کنیم، اما برای مادر و کودک شکنجه‌های مضاعف بود.

علیرغم شرایط دشتناک زندان مقاومت‌ها بسیار بالا بود. برای آرمانهایمان حاضر بودیم که جان خود را بدهیم. بیخود نبود که قبرها و سگدانی و انفرادی‌های طولانی مدت را برای در هم شکستن زندانی بکار بردند. بیهوده نبود که برای تثبیت زندانیان سر موضع آنها را به بند میاوردند و دیگر

جنایات بی انتهای جمهوری اسلامی در دهه ۶۰ فراموش شدنی نیست

اسامی برخی از زنان زندانی سیاسی مجاهدی که انسانهای بسیار شریف و آزاده بودند و در تابستان سال ۶۷ سردار شدند از آنجمله مریم پاکباز که چپ شده بود: قهرمان و الیبال فروزان عبیدی، مهین قربانی، شهربانو (اعظم)، اشرف فدایی، مهری و سهیلا رحیمی، شورانگیز، مریم گلزاده غفوری، مهری قنات آبادی، کتابون داد امیری.

برای جلوگیری از تکرار شرایط حاکم بر زندانهای دهه ۶۰ و کشتارها در این دهه خونبار، بخصوص کشتار سال ۶۷ و تاریخ مقاومت و مبارزه زنان زندانی سیاسی در دهه ۶۰، حافظه تاریخی را با فعالیت مستمر و پیگیرانه زنده نگه داریم. در خاتمه در راستای اینگونه فعالیتها، به فعالیتیم بعد از آزادی در سال ۶۹ در میان خانواده های زندانیان سیاسی و جانفشانان و در خاوران اشاره ای بکنم. این فعالیت را بصورت پیگیرانه از آنزمان تاکنون در دستور کار دارم.

۲- با شکست جنبش انقلابی و توده ای علیه رژیم سلطنتی سرمایه داری در بهمن سال ۱۳۵۷، ضد انقلاب اسلامی بهر هری خیمینی و با حمایت سرمایه داری جهانی، قدرت سیاسی را بدست گرفت و ماشین دولتی، اقتصادی، بوروکراتیک، نظامی و پلیسی و امنیتی سرمایه داری حفظ گردید.

رژیم سرمایه داری اسلامی از بیست و دو بهمن سال ۱۳۵۷ تا سی خرداد سال شصت با بکارگیری دستگاه سرکوب امنیتی و پلیسی بجا مانده از رژیم سلطنتی و همزمان با بوجود آوردن دستگاه سرکوب جدید مانند سپاه پاسداران و غیره، توده های انقلابی، احزاب و سازمانهای چپ مخالف و جنبش های انقلابی و مترقی را سرکوب کرد.

تقابل رژیم ضد انقلابی جمهوری اسلامی با توده های انقلابی و احزاب و سازمانهای چپ و مخالف در سی خرداد سال ۱۳۶۰ به نقطه اوج خود رسید و در یک نبرد نابرابر، رژیم جمهوری اسلامی سرکوب، اختناق، زندان، شکنجه و اعدام را تشدید کرد. در چنین فضای سیاسی و اجتماعی، زندانهای رژیم جمهوری اسلامی مملو از انقلابیون و مخالفان سیاسی شد و شکنجه و اعدام بیش از پیش توسط سرکوبگران رژیم جمهوری اسلامی به اجرا درآمد.



شرایط حاکم بر زندان های در دهه ۶۰ ترکیبی از به کارگیری تجارب دستگاه امنیتی رژیم سلطنتی ساواک و قوانین اسلامی بود. در زندان های دهه ۶۰، زندانیان سیاسی فاقد ابتدایی ترین حقوق بودند. عدم داشتن وکیل، عدم استفاده از تلفن، ضرب و شتم از لحظه دستگیری و در ادامه شکنجه شدن برای دادن اطلاعات (محل زندگی، خانه تیمی، افشای اسامی رفا و دوستان سازمانی و غیره)، عدم تماس طولانی مدت با خانواده، شکنجه شدن برای همکاری با سرکوبگران (تواب شدن).

از نقطه نظر شکنجه و دستگاه تواب سازی، شرایط زندان های دهه ۶۰ با شرایط کنونی حاکم بر زندانهای رژیم جمهوری اسلامی تفاوتی عمده وجود ندارد. در شرایط کنونی، زندانیان سیاسی حق گرفتن وکیل تسخیری و گاه اختیاری دارند. در دهه ۶۰ چنین حقی هم وجود نداشت.

مقاومت و مبارزه توسط زندانیان سیاسی چپ، انقلابی و مخالف رژیم جمهوری اسلامی در زندان دهه ۶۰ نقطه قوت آن دوران می باشد. دستگاه سرکوب رژیم جمهوری اسلامی به جز بکارگیری شکنجه برای گرفتن

کلاشینکف بباد کتک گرفتند و با اسلحه به سر و گردن و پشت سرم به شدت می کوبیدند و با تمسخر، مرا هول دادند و سوار ماشین کردند و با پوتین سربازی به پایین تته ام می کوبیدند. بر اثر این ضربات شدید، دچار خونریزی زنانه شدم و آنان بدلیل اینکه حتی توان سوار شدن به ماشین را هم نداشتم با تمسخر می خندیدند. (در دادگاه هم که نیری رئیس دادگاه بود، با خنده و استهزا مرا متهم کرد که در منطقه نازی آباد بدنبال شوهر پیدا کردن بودم به همراه خنده های بازجو و شکنجه گران)

در آن مخفی گاه، از آنها نوار بهداشتی خواستم و آنها در برخورد به خواسته ام، مرا به باد تمسخر و استهزا و خنده های کثیف، می گرفتند. این مخفیگاه یک ساختمان غیر مسکونی با دیوارهای سیمانی بود و جو حاکم بر این "مکان" مملو از خشونت همراه با تحقیر و سرزنش بود. پس از چند ساعتی مرا به کمیته نازی آباد برگرداندند. در برگشت به کمیته نازی آباد، مادر یک فعال سیاسی را دیدم که برادر پاسدارش او را لو داد بود. مزدوران، مادر را بازداشت کرده بودند که از طریق او پسرش را دستگیر بکنند اما مادر می گفت "من پسرم را نمی فروشم". مقاومت این زن تبریزی، برایم زیبا و بسیار امیدوار کننده بود. بعد از چند روز من را با تیم اکبر خوشکوشک به اوین فرستادند. در پیچ زندان اوین وقتی مینی بوس به آن پیچ رسید، به من گفتند اینجا پیچ توبه است هر کس که به این پیچ برسد تواب می شود، منم در دلم گفتم کور خواندید.

راهرو بند زندان اوین مملو از جمعیتی بود که براحتی صدای نفس کشیدنمان تبدیل به یک هیاهو شده بود. در آن راهروها، مرگ و شکنجه حاکم بود. افرادی با پاهای باند پیچی، افرادی که پاهایشان به اندازه یک بالشتک ورم کرده بود. افرادی که پهلو به پهلو نشسته بودند تا به اتاق شکنجه برده شوند. از زیر چشم بند دیدم که فردی را بر اثر استفاده از سیانور با پتوی سربازی حمل می کردند و پاسدار فریاد زد، "حاج آقا دیر رسیدیم اینم خودش را کشت". در آن زمان نوزده ساله بودم. با زنانی در شکنجه گاه های اوین آشنا شدم که بهمن درس مقاومت و ایستادگی دادند. زنانی که در شکنجه ها تا چهارصد تا شلاق خوردند ولی هیچ اطلاعاتی را نمی دادند. یاد و خاطره رفقای که در آن ایام به من درس مقاومت در شکنجه های اوین دادند را هرگز فراموش نمی کنم.

در آن راهروهای مرگ، زنان و مردانی را از زیر چشم بند دیدم که چگونه شکنجه می شدند ولی حاضر به دادن اسم هم تشکیلاتی شان نبودند. به رغم این که می دانستند حکم های طولانی خواهند گرفت یا در بازجویی شکنجه خواهند شد و یا این که می دانستند این راه بدون برگشت و شکنجه و مرگ است. آنان آگاهانه و با اعتماد به نفس در شکنجه گاهها، دادرسی زندان، بیدادگاه ها، مقاومت کردند و زندان را تبدیل به میدان مبارزه رو در رو با سرکوبگران رژیم جمهوری اسلامی نمودند. بعد از پایان دوران بازجویی به بند عمومی فرستاده شدم. هر شب با صدای تیر خلاص ها متوجه می شدم چه تعداد آن شب، اعدام کرده اند. زنانی را که از بند ما برای اعدام می بردند، برایشان سرود و آهنگ می خواندیم. آنان در بیدادگاه های رژیم از مواضع و دیدگاه سیاسی شان دفاع کردند و در راه آرمانشان مستحکم بسوی مرگ رفتند. من در طول ۹ سال دوران زندانم در دهه ۶۰، شکنجه گاه های اوین، سالیان طولانی افرادی های گوهردشت، دوران قرون وسطایی حاج داود رحمانی در زندان قزل حصار و در ادامه باز هم زندان اوین و بالاخره پایداری و مبارزه در کشتار زندانیان سیاسی در سال ۶۷ را تجربه کردم.

بعد از آغاز کشتار در سال ۶۷، ما زنان سالن ۳ زندان اوین از طریق زندانیان زن مجاهد از اعدام ها با خبر شدیم. از سالن ۳ زندان اوین که عمدتاً غیر مذهبی بودند، ۳۲ زندانی سیاسی مجاهد را به بند دیگری انتقال دادند. در سالن ۲ زندان، اکثر قریب به اتفاق زنان مجاهد حلق آویز شدند.

ما ۸۵ زن زندانی سیاسی غیر مجاهد، ۸۵ زن با تمایلات گروهی متفاوت و با نگرش های مختلف به مارکسیسم در سالن ۳ زندان اوین، چهل و اندی روز در مقابل دادگاه های چند دقیقه ای سرکوبگران رژیم جمهوری اسلامی قرار گرفتیم. پاسداران زن به داخل سالن ۳ آموزشگاه اوین که ما زنان زندانی سیاسی "چپ" بودیم، یورش می آوردند و سوال هایی از جمله، "آیا نماز می خوانید؟ آیا مصاحبه می کنید؟ آیا جمهوری اسلامی را قبول دارید؟" را می کردند و در ۳ نوبت برخی از زندانیان سیاسی "چپ" را به دادگاه بردند و به آنها حکم شلاق تا قبول کردن نماز را دادند. ما در یک تصمیم جمعی قاطع، اعلام کردیم اگر هم ما را بکشید، مصاحبه، نماز و همکاری نخواهیم کرد.

جنایات بی انتهای جمهوری اسلامی در دهه ۶۰ فراموش شدنی نیست

های رژیم فعال بوده و کمک به دستگیری می کرده را دستگیر و به این محوطه و محل زندان سپاه آورده اند؟؟؟ که البته چند دقیقه بیشتر طول نکشید که حسین فاشیست کاملاً با تایید هر آنچه "اسی-جدی" گفته بود، ضمن عذر خواهی از این برادر! همکار اکثریتی و از اشتباهی که صورت گرفته و به غلط به دستگیری این همکار انجامیده! دستور داد بلافاصله آزادش کنند و



بسته ضبط شده شطرنج همراه او را (که در آن موقع حرام! اعلام شده بود!) به وی برگردانند!

چگونگی بازجویی در ابتدا بسیار ابتدایی و ناشی از عدم تجربه کافی آدمکشان تازه به قدرت رسیده بود! بطوری که از هر کدام از ما دستگیر شدگان ۴ سوال می پرسیدند: ۱- اسم و مشخصات شناسنامه ای و آدرس محل سکونت؟ ۲- علت بازداشت؟ ۳- چه روزنامه ها و نشریاتی را می خوانید؟ ۴- سه نفر از آشنایان خود را نام ببرید؟ اما به مرور روزها و افزایش و گستردگی مبارزات و دستگیری های پی در پی و با توجه به دیکته شدن بازجویی از مراکز شکنجه از پایتخت و همکاری بریده های (تواب) و راه افتادن شکنجه و دار و درفش وووو، بازجویی ها اشکال پیچیده تری به خود گرفت و به اعترافات اجباری و وادار کردن زندانی به انزجار از خود و از جریانات مبارز سیاسی و بعضاً پذیرش و تحمیل حضور در نمایش جمعه (نماز جمعه) به منظور تهی کردن شخصیت انسانی زندانی سیاسی و خلاصه کلام برای سرکوب جنبش اجتماعی مردم در دستور کار سیستم ضد بشری ج - اسلامی قرار گرفت. پس از چند ماه از دستگیری و در بازجویی دوم و جداگانه از من و برادرم اردشیر، این بار بازجویی ما " احمد ادریسیان " نفوذی جریان خیانت پیشه " حزب توده " بود که به من و برادرم در بازجویی داشت درس اخلاق هم میداد! و توصیه می کرد: " شما دو نفر در زندان دارید عمرتان را تلف می کنید!، من می توانم کمک کنم یکی از شما آزاد شوید! و بروید به جبهه جنگ میهنی! علیه عراق بجنگید ووو و اشاره می کرد به یکی از چشمان خود که در جبهه های جنگ و بر اثر ترکش خمپاره از دست داده و یک چشم مصنوعی نصیبش شده بود! و نهایت اینکه همین احمد ادریسیان بالاخره بعد از دستگیری های سران حزب توده به عنوان نفوذی این حزب خیانت پیشه، توسط وزارت اطلاعات رژیم شناسایی و بعد از خوش خدمتی های فراوان برای رژیم و کمک در بازجویی ها، اعدام می شود که اکنون می توانید به عنوان یکی از اعضای! این حزب خیانتکار و در لیست شهدای آن! مشاهده کنید!

شرایط زندان در تمام طول سالیان زندانی بودنم بسیار وحشتناک و بدون امکانات اولیه بود. تحمل روزهای اول برغم تمام محدودیت ها در چهار سالن تربیت بدنی سابق که اینک به عنوان زندان در نظر گرفته شده بودند و هر کدام برای یک خانواده پنج نفره ساخته شده بود، ولی در آن موقع در هر کدام از این سالن ها نزدیک به ۵۰ نفر زندانی را پر کرده بودند!

در همین ایام، سپاه با عجله فراوان در همین محوطه زندان مشغول ساختن ساختمان های جدید زندان و سلول های انفرادی بود تا بتواند برای دستگیر شده گان بعدی امکان زندان فراهم کند! زنان و دختران زندانی سیاسی با شرایطی مشابه و البته با مشقات مضاعف، در ضلع دیگر این محوطه که پلاژ پیشاهنگی نظام پیشین بود و اکنون به زندان سپاه تبدیل شده بودند، در بند بودند. علیرغم تمام این بگیر و ببند ها و بازجویی ها و شکنجه های سیستماتیک که با ابزار بسیار ساده در تمام زندانهای ج - ا مرسوم شده و به اجرا در می آمد (شلاق و تخت سربازی و استفاده از انواع کابل های ریز و درشت و پتوی خاک آلود آغشته به خاک و خون که در حلق زندانی در حال

اطلاعات از زندانیان سیاسی، از شکنجه برای شکستن زندانیان سیاسی و تبدیل کردن آنها به " تواب " استفاده می کرد، اما مقاومت اکثر زندانیان سیاسی، این سیاست سرکوبگرانه دستگاه سرکوب رژیم جمهوری اسلامی را به شکست کشاند.

زندانیان سیاسی چپ، انقلابی و مخالف رژیم جمهوری اسلامی، زندان را بمثابة بخشی از مبارزه بیرون از زندان تبدیل کردند. مقابله با دستگاه سرکوب رژیم در زندان یکی از درخشان ترین چهره مبارزاتی تاریخ مبارزاتی معاصر ایران می باشد.

زندانیان سیاسی دهه ۶۰ از اعضاء و هواداران احزاب و سازمانهای چپ و مخالف رژیم جمهوری اسلامی بودند، بر خلاف شرایط کنونی که اکثر زندانیان سیاسی فعالین جنبش های اجتماعی (کارگران، دانشجویان، زنان، خلق های تحت ستم، آموزگاران و غیره) می باشند.

شرایط حاکم بر زندان های دهه ۶۰، محصول شرایط سیاسی و اجتماعی بعد از بدست گرفتن قدرت سیاسی توسط رژیم جمهوری اسلامی بود. رژیم ضد انقلابی جمهوری اسلامی برای تثبیت خود سرکوب و اختناق را بر جامعه تحمیل کرد و از طرف دیگر توده های انقلابی و احزاب و سازمانهای چپ و مخالف برای تداوم انقلاب شکست خورده در بهمن سال ۵۷ دست به مبارزه رو در رو زدند.

تجربه مقاومت زندانیان سیاسی در دهه ۶۰ در تقابل با اعتراف گیری با هر شکل و هر موضع و مضمونی، باعث گردید که رژیم سرکوبگر جمهوری اسلامی نتواند کشتاری همچون سال ۶۰ و ۶۷ را در شرایط کنونی راه بیاندازد.

وجه مشترک شرایط حاکم بر زندان های دهه ۶۰ با شرایط کنونی حاکم بر زندان ها، سرکوب، شکنجه و اعدام می باشد. تجربه مقاومت و مبارزه زندانیان سیاسی در زندان های دهه ۶۰ را می توان برای درس آموزی مبارزاتی در دوران کنونی استفاده کرد و برای پیشبرد مبارزه در راستای سرنوشتی انقلابی کلیت رژیم جمهوری اسلامی بکار گرفت.

اردوان زیبرم

۱- در اول مهر ماه ۱۳۶۰ به عنوان یکی از فعالین سازمان چریکهای فدایی خلق ایران - اقلیت، توسط پاسدار ژ- س بدست " احمد دنیا مالی " که نماینده کنونی به اصطلاح مردم! بنذر انزلی در مجلس ارتجاع حاکم است، دستگیر شدم و بلافاصله به زندان سپاه پاسداران که با اشغال پلاژهای پیشاهنگی و تربیت بدنی بعد از ۳۰ خرداد ۱۳۶۰ به شکنجه گاه بزرگ مردم مبارز انزلی تبدیل شد، منتقل شدم. در همان ابتدا در محوطه ورودی زندان سپاه متوجه دستگیری بیش از ۲۰۰ نفر از فعالین سیاسی جریانات و سازمان های سیاسی شدم که توسط تیم های گشتی و آدمکش سپاه در سطح شهر دستگیر و به این زندان جدید منتقل شده بودند. چند ساعت بعد که اعضای خانواده ها، از جمله زنده یاد برادرم " اردشیر زیبرم " برای پیگیری و چرایی دستگیری من و ما آمدند نیز در امان نمانده و آنها را هم دستگیر و به میان ما زندانیان انداختند که ماه ها مجبور به تحمل سلول های انفرادی شدند تا مبادا سوال بکنند چرا بستگانشان دستگیر شده اند؟!

در همان دقایق اولیه دستگیری و در همان محوطه ورودی زندان سپاه وقتی که ماشین های گشتی پر شده از فعالین سیاسی وارد حیاط زندان می شدند، متوجه شدم در میان دستگیر شدگان مرتبط با فعالین سازمان چریک های فدایی خلق ایران - اقلیت و مجاهدین و پیکار و راه کارگر و غیره یک اکثریتی فعال (اسماعیل برازنده - معروف به اسی جدی) هم بچشم میخورد! و قبل از آنکه به علت دستگیری این همکار رژیم ج - ا کنجکاو شوم! خودش مسئله کنجکاویم را حل کرد! او به محض پیاده شدن از ماشین جیب آبی رنگ سپاه که از دستگیر شدگان پر بود، رو به شخص پاسدار (که ساعتی بعد متوجه شدیم سر بازجو و رئیس زندان سپاه و از شکنجه گران تیر خلاص زن، یعنی " حسین موید عابدی " معروف به حسین فاشیست می باشد) به دستگیری خودش به عنوان یک فدایی - اکثریتی مدافع نظام ج - ا، که هر روز فعل و انفعالات فعالین سیاسی، بقول خودش " ضد انقلاب " ! و مخالف و برانداز رژیم را در سطح شهر رصد و برای سپاه گزارش میکرد! آنها هم با صدای بلند و در مقابل چشمان همه ما دستگیر شدگان، اعتراض میکنند که چرا یکی از حامیان رژیم را که " علیه ضد انقلاب " ! پابه پای وزارت اطلاعات و گزومه

جنایات بی انتهای جمهوری اسلامی در دهه ۶۰ فراموش شدنی نیست

مقاومت خانواده ها در بیرون زدن و زندانیان سیاسی در درون زندان ها ، شرایط غیر قابل تحملی را برای رژیم سرکوبگر ج - اسلامی فراهم آورده بود و فشارهای جهانی جریانات حقوق بشری مانند عفو بین الملل و غیره بر این شرایط و ابعاد آن می افزود.

۲- در درجه نخست یکی از مهمترین تفاوت های شرایط زندانهای کنونی ، با دورانی که ما و به خصوص زندانیان سیاسی سابق در دهه ۶۰ از سر گذرانیدیم ، این بود که اکثر زندانیان سیاسی، تعلقات تشکیلاتی به جریانات و سازمان ها و احزاب و گرایشات سیاسی مشخص و معینی داشتند و صرف نظر از نیروهای برانداز و رادیکال و انقلابی سرنگونی طلب و تفاوت آنها با سایر نیروهای متشکل در سازمانهای سیاسی و اجتماعی، مجموعاً با جریانات عیدیه ای در مصاف با رژیم تازه به قدرت خزیده دست و پنجه نرم می کردند، در حالی که در شرایط کنونی در داخل کشور اساساً اثری از این تشکل ها وجود ندارد و همین نبود تشکل و تشکیلات فراگیر، باعث قدرت رژیم انسان ستیز ج - شده است. در درجه بعدی و به دلیل در دسترس نبودن ابزار ارتباط جمعی و کشف نشدن آنها در آن مقطع نظیر شبکه های اجتماعی کنونی در دهه ۶۰، بی خبری محض و بی اطلاعی از چند و چون دستگیری ها و زندانها ... و عدم اعتراض جمعی جامعه بشری و انعکاس آن ابعاد از توحش رژیم در بکارگیری شکنجه و اعدام و تجاوز و جنایات و سکوت مجامع بین المللی که نوعی از همراهی با این جنایات تلقی میشد . اگر چه امروز بر گستره جنایات شکنجه گران رژیم در شرایط کنونی افزوده شده و در برابر آن ، جنبش های عظیم دادخواهی از جانب توده های سرکوب شده و خانواده های زندانیان سیاسی سابق و فعلی در ابعادی گسترده تر شکل گرفته و بازتاب داشته، اما با این همه در دهه ۶۰ و در آن سال های سکوت و جنگ و سرکوب و اعدامها و از پس آن همه گورهای دسته جمعی در خاوران ها ، همچنان این مقاومت با بودند که با آن جنبش عظیم اجتماعی همراه می شد، اما تا زمانی که این جنبش های عظیم اجتماعی هر قدر هم که بخواهند وسیع باشند اگر نخواهند و یا نتوانند در یک تشکیلات سراسری و با رهبری بلامنازع طبقه تا به آخر انقلابی کارگر خود را سازماندهی کرده و با یک اعتصاب عمومی سیاسی و نهایتاً با یک جنگ تمام عیار مسلحانه توده ای به مصاف این رژیم آدمکش بروند، متأسفانه در بر همین پاشنه خواهد چرخید . تجارب قیام شکست خورده بهمن ۵۷ به خوبی به همه ما نشان داده که برای نجات خودمان و رهایی همه آحاد زحمتکش توده های محروم و ستمکشیده مردم ایران از بیش از چهار دهه سرکوب و اختناق، تنها راه پیروزی فقط و فقط در گرو تشکل پذیری نیروهای مبارز و انقلابی و پیوستن آنها برای ایجاد یک الترناتیو جایگزین شورایی تحت رهبری طبقه کارگر میسر خواهد بود. به منظور کمک و پیش برد پیروزی در مصاف با هیولای ج - ا باید تمام مقاومت ها در راستای شکل گیری خیزش جمعی و فراگیر و هماهنگ و سراسری با سازماندهی منسجم صورت پذیرد.

۱- (جعفر پوررزاز، و علی یکتا دوست ، و حسین موید عابدی و عسکر درویشی و اصغر مقدم - یوسفی - حسینی و حسین نظر و رضا روزان - موسوی و دادستان ابوطالب کوشا و حاکم شرع وقت احمد قنبل زاد، معدوم)

مهرنوش شفيعی

در اوایل آبان سال ۱۳۶۰ دستگیر شدم. آنچه در آن سال ها در زندان بر ما گذشت متراکم شده همانی بود که در کل جامعه به وقوع پیوست. سرکوب و خشونت گسترده و عریان برای به عقب راندن و به سکوت واداشتن جامعه، هدف سرکوب قیام ۵۷ بود. نابودی انقلاب و انقلابی گری به هر وسیله ممکن بود.

در صفحه ۱۲

شکنجه فرو می کردند تا حرف بزند!) هنوز و همیشه صدای تیرباران و شنیدن صدای تیر خلاص توسط آدمکشان ج - ا بر عزیزان زندانی جاودان شده از پشت دیوار سلول زندان ها و آخرین فریاد زندانی " زنده باد آزادی " قبل از اعدام در گوش هایم نفیر می کشند. اما مقاومت حرف اول را می زد و مصداق شعر ماندگار " : یکصد گل سرخ ، یک گل نصرانی ، ما را ز سر بریده می ترسانی؟! گر ما ز سر بریده می ترسیدیم ، در محفل عاشقان نمی رقصیدیم ".

در پاییز ۶۱ و بدنبال یک دادگاه فرمایشی چند دقیقه ای توسط "سید احمد قنبل زاد" حاکم شرع وقت بدون هیچ دلیل و مدرک مستند به تحمل پنج سال زندان محکوم شدم. پس از چند روز زندانیان درب سلول انفرادی ۸ را که بمنظور فشار بیشتر ۶ نفر از زندانیان سر موضع را در آن جا داده بودند باز کرد و مرا بیرون کشید تا حکم ۵ سال زندان را همراه بازجویان ایستاده در پشت سلول به من ابلاغ کنند. وقتی با این خبر به داخل سلول بر گشتم همسولوی های مقاوم از اینکه فقط ۵ سال حکم گرفته ام! به قصد تقویت روحیه، فضایی رفیقانه را دامن زدند و ضمن تمسخر این مقدار از حکم در مقابل ۵ نفر دیگر از همزنجیرانم که از احکام ۱۰ سال تا حبس ابد داشتند به راستی نیاز به یک فضای جوک و خنده و شوخی داشت که عزیزان هم بند (احمد موسوی - بیژن ج - و زنده یاران مجاهد که در کشتار ۶۷ سر به دار شدند و یادشان گرامی: علی باقری - رضا شهربانی - اسماعیل سنجیدی) سنگ تمام گذاشتند. اما بازجویان که پشت در فالگوش ایستاده بودند درب سلول را باز کرده و رفیق احمد موسوی را از میان جمع ۶ نفره به جرم تمسخر حکم ۵ ساله من! بیرون کشیدند و بردند و پس از ساعتی جسم خون آلود و بیجان احمد را به درون سلول انداختند. روزها طول کشید تا این رفیق بتواند با کمک یاران همسولوی از شدت شکنجه کمی رها شود و قامت راست کند. اما هنوز ترمیم بجا مانده از آثار شکنجه بر احمد پایان نیافته بود که بار دیگر درب سلول ۸ باز شد و اینبار زندانیان "جواد میری" برای اعمال فشار بیشتر و با قصد و طرح قبلی بازجویان شکنجه گر سه عدد عکس و پوستر از حسینی و منتظری و بهشتی را به داخل سلول ما آورد و بر روی دیوار سلول چسباند! و تهدید کرد که دستور رییس زندان است و نباید از دیوار بیافتد! که بعد از رفتن زندانیان و تصمیم جمع ۶ نفره ما پوسترها را به پایین کشیدیم و موقعی که زندانیان برای تحویل وعده غذای ظهر آمد پوسترها را به او دادیم که به دفتر زندان برگرداند که امتناع کرد و رفت. لحظاتی بعد بازجویان شکنجه گر (حسین عابدی و جعفر پوررزاز و علی یکتادوست و اصغر مقدم) سر رسیدند و مشخص بود که با نقشه پوسترها و مقاومت ما برنامه مفصلی برایمان تدارک دیده اند! بعد از پرس و جو از چند و چون پایین کشیدن پوسترهای آن خبیثان توسط ما، نقشه پلیدشان را که کشیدن تک تک ما بجز رفیق احمد که هنوز التیام نیافته بود به بیرون سلول، عملی کردند و با بستن دستها و چشمهایمان با ضرب و شتم به جان ما افتادند و هر کدام از ۵ نفرمان را جداگانه در گوشه ای از محوطه حیاط زندان ساعتها به زیر مشت و لگد گرفتند بطوری که وقتی جسم بیجان بخاک و خون کشیده ما را به سلول ۸ بازگرداندند رفیق احمد هاج و واج مانده بود که اکنون با همان وضعیت بهبود نیافته چگونه می تواند از پس تیمار ما ۵ نفر بر آید! که بازگویی آن نیاز به نوشتاری طولانی است. روزها و ماه ها در شکنجه گاه زندان سپاه با همین شرایط سرکوب با مقاومت طی می شد تا اینکه بعد از تحمل حدوداً سه سال در انفرادی های زندان سپاه پاسداران بندر انزلی و به دلیل مقاومت و بقول بازجوها و شکنجه گرها (۱) سر موضع بودن ما، مرا به همراه تعدادی دیگر از زندانیان سیاسی از زندان سپاه بندر انزلی به منظور شکنجه بیشتر ، به منطقه ۳ سپاه پاسداران (کیلان و مازندران) به شکنجه گاه زندان مخوف مرکز شهر چالوس منتقل کردند . مسئول بردن ما " : علی یعقوبی راد " از زندانیان بریده و همکار رژیم در بازجویی ها و شکنجه ها و تیر خلاص زندان ها بود که دستان من و رفیق مقاوم " محمد خوش ذوق " را با دستبند به میله نصب شده در ماشین بسته بود و در طول مسیر مامور فشار بیشتر بر سر و صورت ما بطرف زیر صندلی ماشین در حال حرکت و متحمل شدن فشار جسمی و روانی بیشتر و بقول خودش تضعیف روحیه ما بود تا مبدا نقشه فرار در سر داشته باشیم!.

بعد از دو ماه شکنجه مداوم در زندان چالوس وقتی جسم نیمه جان ما را به انزلی برگرداندند، همین " علی یعقوبی راد " بریده و تواب ساز، به سلول من آمد و با شگفتی از اینکه چرا من در مرکز شکنجه چالوس بازجویی پس نداده ام؟! مرا تهدید کرد که این دفعه خودش مرا شکنجه خواهد کرد!



جنایات بی انتهای جمهوری اسلامی در دهه ۶۰ فراموش شدنی نیست

جمهوری اسلامی اعدام شدند و با جوانی و زندگی خود را در اسارت سپری کردند، اسرار خود را با دشمنان تقسیم نکردند، در مقابل رژیم سر خم نکردند و شجاعانه مقاومت کردند. در کنار ستم‌دینان باقی ماندند و اکثریت آنها در گمنامی باقی ماندند!

در نگاهی اجمالی به آن سال‌ها و دوران کنونی، سرکوب و زندان و اعدام، البته در سطوحی متفاوت همچنان جان سختی می‌کند. زندان، شکنجه و اعدام فقط آنانی که دچارش می‌شوند را آسیب نمی‌زند هدف به سکوت کشاندن جامعه است. ولی امروز حاکمیت جنایتکار نمی‌تواند در خفا مبارزان را در شکنجه غرق و یا به اعدام بکشاند. اکثریت مردم ایران اعمال رژیم را رصد می‌کنند و اکثریت این مردم سر همدلی با رژیم ندارند، بخش گسترده‌ای خواستار سرنگونی آن هستند. بار دیگر همت برای تغییر وضعیت موجود ستودنی است. همدلی و همبستگی جوانه زده و مقاومت طراوت دوباره ای یافته است. دوباره انقلاب و انقلابی‌گری در سپهر عاطفی مردم در پرواز است. خانواده‌های زندانیان فریادشان رسا است و جامعه با احترام و همدردی به آنان می‌نگرد.

بی شک این موقعیت را باید با تمامی توان و هستی‌مان مغتنم شماریم، از زندانیان سیاسی حمایت کنیم و خانواده‌های زندانیان سیاسی را دریابیم. سازمانیابی حول ملزومات انقلابی کارگری شورانی بی گمان ضرورت امروز ماست.

زندان و کشتار دهه ۶۰ اولین و یا آخرین جنایت حاکمیت نبوده و نیست ولی آگاهی از چگونگی سرکوب یک انقلاب و آرمانهای آن و همچنین تعمق بر کاستیها و اشتباهات ما به مثابه کسب تجربه و مقوله ای تأثیر گذار بر همین دوران است. حاکمیت جعل تاریخ را در واقع در جهت تکرار آن و ممانعت از شناخت و آموختن نیروهای جوان از تجارب آن دوران بکار می‌برد.

احمد موسوی

۱- قبل از هر چیز لازم است از تحریریه نشریه کار بخاطر وقتی که برای واکاوی زندان‌های جمهوری اسلامی در دهه ۶۰، آنهم در بازه زمانی روزشمار سی و پنجمین سالگرد قتل عام هزاران زندانی سیاسی در تابستان ۶۷، گذاشته است، سپاسگزار باشیم. کشتاری که به فاصله کمتر از دو ماه بیش از ۵ هزار زندانی مجاهد و چپ و کمونیست به فرمان مستقیم خمینی قتل عام شدند.

اما پاسخ به پرسش اول تحریریه کار: تجربه شخصی من به عنوان یک زندانی سیاسی دهه ۶۰، چه به لحاظ چگونگی بازجویی‌ها، چه به لحاظ سرکوب، چه از نظر شرایط زندان و چه به لحاظ مقاومت زندانیان و نیز به لحاظ رنجی که خانواده‌های زندانیان در آن دوران آتش و خون متحمل شدند، بیانگر دوره ای از سرکوب و کشتار خاص است که همانند آن در هیچ برهه ای از تاریخ ۴۴ ساله حاکمیت جمهوری اسلامی تکرار نشده و هرگز هم تکرار نخواهد شد. تاکید بر شرایط استثنایی سرکوب و کشتارهای آن دهه خونین، ابداً به معنای این نیست که بخواهیم ابعاد سرکوب و وحشیگری‌های بازجویان و آدمکشان جمهوری اسلامی را طی سال‌های بعد از دهه ۶۰ و بطور اخص در سه دوره خیزش انقلابی دیماه ۹۶، قیام آبان ۹۸ و جنبش انقلابی "زن، زندگی، آزادی" نادیده بگیریم. فراموش نکنیم که در همین سال‌های اخیر نیز رنج و درد و فجایعی که بر زندانیان و خانواده‌ها آنان رفته است، بسیار سنگین و در مواردی همانند کشتار خیابانی آبان ۹۸، بسیار خونبارتر از آن دهه بوده است. بلکه یک تاکید ویژه بر گستردگی و ابعاد کشتار و سرکوب و وحشیگری‌های رژیم در دهه ۶۰ و بطور اخص کشتار زندانیان در تابستان ۶۷ است که به آن سال‌های سپری شده ویژگی منحصر به فردی داده است که با هیچ برهه ای از دوران حاکمیت جمهوری اسلامی قابل قیاس نیست و نخواهد بود. چرا و چگونه؟

سرکوب، کشتار و وحشیگری‌های بی‌حد و حصری را که جمهوری اسلامی بعد از ۳۰ خرداد ۶۰ به صورت سیستماتیک و در ابعادی سراسری آغاز و نهادینه کرد، نتیجه فرایند شکست یک انقلاب بزرگ بود که دست رژیم را برای سرکوب و کشتارهای همه جانبه باز گذاشت. ابعاد و گستردگی این

مردمی که کم و بیش در میدان بودند و توقع بهتر شدن وضعیت جامعه را داشتند و فعالین سیاسی - اجتماعی آنان، گروه گروه در خیابان و مدرسه و دانشگاه، کارخانه، محیط زیست و کار، شهر و روستا دستگیر می‌شدند و روانه زندان می‌شدند. روزانه اعدام شدگانی که حتی نام و نشانشان مشخص نشده بود با تصاویری که بطور واضح علائم شکنجه بر چهره تصاویر پر شمار داشتند در روزنامه‌ها چاپ می‌شد.

علاوه بر فعالین گروه‌های سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و... شناخته شده، بخش بزرگی از دستگیری‌ها، جمعی و توده وار بود. برای دستگیری احتیاج به هیچ دلیل و مدرکی هم نبود. همه دستگیرشدگان زیر وحشیانه‌ترین شکنجه‌ها می‌رفتند، حتی اگر فقط لباسی که بر تن داشتند مورد سوء ظن قرارشان داده بود و یا اتفاقاً از محلی عبور می‌کردند که جانباور رژیم در حال دستگیری بودند.

همین بود که بسیاری از زندانیان بدون اینکه فعالیت سیاسی داشته باشند، دستگیر شده بودند حتی بخشی سال‌ها به عنوان مشکوک در زندان ماندند تا شاید روزی اطلاعاتی از آنان به دست آید. از طرفی از آنجائی که در آن دوران جریانات سیاسی مخالف رژیم با پر شمار فعالین و هواداران، علنی فعالیت داشتند در هر شهر و برزنی یا محیط درس و کار، بودند افرادی که مرتبط با فلان جریان به حساب می‌آمدند و همین قدر اطلاعات کافی بود که در زیر شکنجه‌های وحشیانه رد آنها گرفته شود. دستگیری و بازجویی برای همه، همراه بود با شکنجه جسمی بدون توجه به امکان آسیب‌های ماندگار و یا مرگ به همراه شکنجه‌های روحی.

اکثریت هواداران گروه‌های سیاسی، به ویژه نوجوانان و جوانانی که برای داشتن یک اعلامیه به جوخه اعدام سپرده شدند، هنوز جوانه‌هایی بودند که شجاعانه مقاومت کردند ولی هنوز فرصت رشد و بالندگی بیشتر، سازمانیابی و سازمانگری را بدست نیاورده بودند. دوران کوتاه و پر تلاطم قبل از سال ۶۰ بسیار سریع سپری شد و خفقان و سرکوب بی‌امان حاکم در رژیم سرنگون شده پهلوی هم فرصت تجربه و آموختن را در آن زمان نداده بود.

منظور من از پرداختن به این بخش از وضعیت زندان و زندانی در آن دوران این است که زندانیان جمهوری اسلامی در سالهای نخست دهه شصت، بر خلاف برخی تصورات، مختص فعالین سیاسی و تشکیلاتی نبود و اکثریت همان فعالین سیاسی هم در اقبال توده ای که از سازمان‌های سیاسی در قیام سال ۵۷ رخ داده بود به این جریانات پیوسته بودند و چنان دیوار مشخصی نمی‌توان بین توده‌های انقلابی و فعالین سیاسی کشید. به جرأت می‌توان گفت زندان سال‌های نخست دهه شصت، زندانی توده ای بود هر چند اکثریت با دانش آموزان و دانشجویان و نیروی جوان بود. آنچه سعی می‌کنم در این مجال کم از تجربه آن دوران با دادن تصویری کوچک از بخشی از آن دوران ترسیم کنم که شاید به دوران کنونی هم ربطی داشته باشد اینکه دوران پر تلاطم و لحظه انقلاب بسیار سریع پیش رفت و می‌رود. ولی تدارک و خشت‌های بر هم نهاده شده، یعنی آماده سازی ملزومات انقلاب است که تعیین می‌کند تا روند انقلاب چگونه پیش رود.

جنگ ایران و عراق با دامن زدن به افکار ناسیونالیستی - مذهبی به تثبیت رژیم کمک کرد. واقعیت این بود که بخشی از مردم به دلیل باورهای دینی و اعتماد به حاکمان مذهبی، به ویژه بعد از شروع جنگ در کنار رژیم ایستاده بودند و از طرفی ارباب و بیخبری عمومی از جنایات رژیم در زندان‌ها به عدم حمایت گسترده از زندانیان سیاسی انجامید. حتی بودند خانواده‌هایی که نمی‌توانستند از فرزند زندانی یا اعدامی خود با دیگران صحبتی کنند.

حاکمیت وقتی توانست جامعه را مرعوب و به عقب نشینی وادارد، کشتار سال ۶۷ را در خفا و در نهایت پنهان کاری انجام داد. جمهوری اسلامی سالها کوشید تا کشتار بسیار وسیع سال‌های ۶۰ تا ۶۳ را هم از اذهان پاک کند. تلاش کرد تا در افکار جامعه توابین را به جای چهره زندانیان مبارز جا بزند و این استقامت وصف ناپذیر خانواده‌ها، فرزندان و دیگر بازماندگان آن دوران بوده و هست که همچنان بر پوزه این جانباور کلاش می‌کوبد.

واقعیت این است که اکثریت چندین هزار انسانی که به دست رژیم

جنایات بی انتهای جمهوری اسلامی در دهه ۶۰ فراموش شدنی نیست

دو طرف راهرو بودیم، طی می کرد. اتاق هایی که در سمت راهرو، فاقد دیوار بودند و با نرده های آهنی از راهرو جدا می شدند. هر زمان که "فرزاد" برای دستشویی حرکت می کرد، سکوت تمام بند را فرا می گرفت. او با پاهایی که دیگر از زمین کنده نمی شد و فقط چند سانت به چند سانت روی کف راهرو کشیده می شدند، با شال کردی بسته به کمر و سری افراشته راهی دستشویی می شد. دو نگهبان تواب در دو طرف او قرار می گرفتند و مواظب بودند تا کمترین ایما و اشاره ای، لبخندی و یا چشمکی به نشانی همبستگی میان او و دیگر زندانیان رد و بدل نشود. ما زندانیان، سلول به سلول، اتاق به اتاق در کنار نرده های آهنی مشرف به راهروی منظر می ماندیم تا فرزند با آن پاهای متورم از مقابل اتاق ها بگذرد. "فرزاد" به آهستگی و حرکتی لاک پشته مسیر راهروی بند را طی می کرد. پس از ۴۸ ساعت بیخوابی و سرپا ایستادن، اگر چه پاهای او متورم شده بودند، اما هنوز توان ایستادن داشت و می توانست پاهایش را چند سانت چند سانت بر کف راهرو بکشد. هنوز قامتش خمیده نشده بود. هنوز در سراندن هر پایش، می توانستیم حرکت مداوم گردش را ببینیم که به سمت اتاق های دو طرف راهروی بند می چرخید تا با چشمان ملتهب از بی خوابی به بقیه زندانیان بگوید: من استوار مانده ام و همچنان خواهم ماند. هفتاد



و دو ساعت به پایان رسید، "فرزاد" هنوز با چشم بند در زیر هشت سرپا بود. به دلیل تورم پاها و دردی که داشت. زمانی حدود ۲۰ دقیقه طول می کشید تا فاصله زیر هشت به دستشویی را طی کند. در سومین روز سرپا ایستادن وقتی برای دستشویی از مقابل اتاق ها

گذشت، در انتهای راهرو در مقابل در ورودی دستشویی، از حرکت باز ایستاد. با کمک گرفتن از نرده ها و دیوار بر کف راهرو نشست. به آرامی جوراب هایش را کند. وقتی متوجه چرایی حرکت او شدم، دیگر تاب نگاه کردنش را نداشتم و نگاه از او بر گرفتم. زندانیان بند محو حرکت او بودند. طبق مقررات بهداشتی بند که خود ما زندانیان وضع کرده بودیم، همه موظف بودیم برای جلوگیری از آلوده شدن بند، بدون جوراب وارد محوطه دستشویی شویم. و فرزند در آن شرایط بحرانی به این قانون بهداشتی بند وفادار مانده بود و این در ارزش گذاری مقاومت زندانیان در آن سال های پر درد و رنج سپری شده بسیار قابل تامل است. "فرزاد" پس از کندن جوراب ها با تحمل دردی شدید بر کمر و پاها، دوباره به آهستگی برخاست و وارد محوطه دستشویی شد. او روز چهارم را هم پشت سر گذاشت و در پایان روز چهارم با غروری تحسین بر انگیز که برخاسته از مقاومت زندانیان در آن سال های سرکوب بود، به اتاق بازگردانده شد. مقاومت "فرزاد" تنها یک نمونه از مقاومت انبوه زندانیانی بود که هر روزه به جرم خندیدن، ورزش کردن، با زندانی دیگر سیگار مشترک کشیدن و یا زیر پاکداشتن ممنوعیت قانون بیش از ده دقیقه با دیگری حرف زدن، به زیر هشت می رفتند و روزها و شب های متوالی با چشمان بسته سر پا می ایستادند. سهم من از این مجازات، ۳۷ ساعت سر پا ایستادن به جرم نرمش کردن بود.

اعتصاب و امتناع از پوشیدن لباس فرم زندان توسط ۹۰ زندانی بند یک نیروی دریایی رشت، نمونه دیگری از مقاومت جمعی زندانیان در آن دوره بود. اعتصابی که از پاییز ۶۵ شروع شد و همزمان با شروع پوشیدن لباس فرم زندان، هواخوری و ملاقات ها هم قطع گردید. تمام لباس های زندانیان مصادره شد، زندانیان اعتصابی از دسترسی به دارو و درمان و پزشکی محروم شدند. چرا که شرط دستیابی به این امکانات، پوشیدن لباس فرم بود. این اعتصاب در ادامه خود به روزهای کشتار تابستان ۶۷ متصل شد. در روزشمار کشتار مرداد و شهریور ۶۷، ۸۱ زندانی اعتصابی سر بدار شدند و تنها ۹ زندانی اعتصابی باقی ماند، اما اعتصاب خاتمه نیافت. در آن فضای وحشت آفرین، آن ۹ زندانی بازمانده از کشتار تا مردادماه ۶۸ نیز از پوشیدن لباس فرم امتناع کردند. قطع ملاقاتی به آخرین ماه های سال سوم اعتصاب نزدیک می شد. نداشتن ملاقات و بی خبری از زندانیان زنده مانده، سبب شده

در صفحه ۱۴

سرکوبگری همزمان با سرکوب و منکوب کردن جامعه، در ابعادی غیر قابل تصور بر سر زندانیان آوار شد. نقطه آغاز وحشیگری های رژیم نیز از همان بدو دستگیری هر عنصر سیاسی، با شکنجه و شلاق و داغ و درفش آغاز می شد. روندی فرساینده که طی روزها، شب ها و حتی هفته های متوالی ادامه می یافت. از آنجایی که انبوه دستگیرشدگان سال های نخست دهه ۶۰، عموماً هوادار، عضو و یا کادرهای سازمان های انقلابی و کمونیست بودند و اکثریت قریب به اتفاق آنان در زمره نیروهای تشکیلاتی سازمان های سیاسی بودند، از همان لحظه دستگیری، بی رحمانه ترین شکنجه ها برای گرفتن اطلاعات در مورد زمان و مکان قرارهای تشکیلاتی آنان آغاز می شد. این وضعیت برای اعضاء و کادرهای سازمان های انقلابی بسیار حادتر بود. تا جاییکه دست بازجویان در شکنجه گری آنچنان باز بود که کشتن فرد بازداشت شده زیر شکنجه به امری متداول برای بازجویان تبدیل شده بود. من نخستین تجربه اعدام زندانی هم سلولی خودم را در ۱۴ تیر ماه ۱۳۶۰ به هنگامی که مهدی دانیالی مجاهد را از کنار من برای اعدام بردند، تجربه کردم. او فقط ۱۸ سال داشت و آنگونه که خود برابم گفت، صحنه به اصطلاح دادگاه کذایی اش در محوطه زندان با حضور پاسدارانی که خواهان اعدام او بودند، صورت گرفت.

خوشبختانه به دلیل اینکه آن ها به هنگام دستگیری کمترین مدرکی دال بر فعالیت تشکیلاتی از من نداشتند و در محیط کوچک روستایی به عنوان کسی که نشریات همه جریانات را می خواندم، شکنجه نشدم و در یک دادگاه چند دقیقه ای به اتهام همکاری با سازمان چریک های فدائی خلق (اقلیت) به ده سال زندان محکوم شدم. اما در زمستان ۶۲ زمانی که از زندان انزلی به قزلحصار تبعید شده بودم، با دستگیری دو عضو تشکیلاتی که زیر مجموعه من و کمیته انزلی بودند، شناسایی و زیر ضرب رفتم. از قزلحصار به زندان چالوس منتقل و پس از دو سال حبس، به تخت شکنجه بسته شدم. در زندان چالوس به عنوان مرکز منطقه سه (شامل گیلان و مازندران) بود که ابعاد شکنجه زندانیان را دیدم و شنیدم و تجربه کردم. شکنجه هایی که از دوران بازجویی فراتر رفت و تا پایان سال های زندانی، بر زندانیان اعمال می شد.

در رژیم سلطنتی شاه، عمده شکنجه ها در دوران بازجویی برای گرفتن اطلاعات تشکیلاتی از فرد دستگیر شده صورت می گرفت و انواع شکنجه های بی حد و مرز عموماً در پایان بازجویی ها خاتمه می یافت. در جمهوری اسلامی اما اعمال شکنجه با پایان بازجویی نه تنها خاتمه نمی یافت، بلکه بعد از دادگاه و گرفتن حکم نیز به اشکال مختلف و در عرصه هایی بعضاً شدیدتر از دوران بازجویی، بر زندانیان اعمال می شد. تجربه یک سال و نیم بودن در سلول های کوچک و بسته زندان انزلی به صورت دو یا چند نفره و دوماه انفرادی مطلق همراه با شلاق و شکنجه در زندان چالوس، تنها تجربه من از سلول های انفرادی سال های زندان است. اما شنیدن مستقیم روایت رفقای که انفرادی های مطلق بلند مدت دو ساله را در گوهردشت تجربه کردند، شنیدن روایت مستقیم زندانیان، بویژه زندانیان زن که از ۵ تا ۹ ماه با چشمان بسته، تابوت های زندان قزلحصار دوران حاج داوود رحمانی را تجربه کرده بودند، حاکی از وحشیگری جمهوری اسلامی در تداوم اعمال شکنجه بر زندانیان محکوم به حبس است. دیدن سرپا نگه داشتن های ۷۲ ساعته و بعضاً بیشتر به جرم ورزش کردن، خندیدن، سیگار به همدیگر دادن، میوه مشترک خوردن، تحت عنوان زندگی "کمونی" از جمله مشخصه های زندان قزلحصار طی سال های ۶۱ تا ۶۳ بود. سال هایی که من به این زندان تبعید شده بودم. در اتاق های عمومی که اغلب تا ۴۵ نفر در آن جا گرفته بودیم، حتی دادن یک لیوان آب به زندانی دیگر، مجازات های سختی را به دنبال داشت. وضعیتی که مشابه آن با کمی بالا و پایین در اغلب زندان های کشور وجود داشت. بیان دو نمونه در آن بازه زمانی می تواند شرایط توأمان سرکوب و مقاومت زندانیان را برای نسل جوان امروزی به تصویر بکشاند.

در پاییز ۶۲، "فرزاد" به جرم نقض قوانین کذایی مورد نظر حاج داوود رحمانی، برای تنبیه و سرپا ایستادن به زیر هشت برده شد. سرپا ایستادن "فرزاد" با چشم بند در مقابل دیدگان ۵۰۰ زندانی آغاز شد. ۲۴ ساعت اول با بی خوابی و سرپا ایستادن او به پایان رسید، اما "فرزاد" به اتاق باز گردانده نشد. مجازات ادامه یافت. ۴۸ ساعت گذشت و او همچنان مقاوم و استوار در زیر هشت با چشمان بسته سرپا ایستاده بود. پاهای او از زانو به پایین همانند کندو متورم شده بودند. روزی سه وعده و هر بار نیم ساعت برای خوردن غذا فرصت نشستن داشت و سه وعده هم برای رفتن به دستشویی مسیر ۶۰ تا ۷۰ متری زیر هشت تا دستشویی را در مقابل دیدگان ما زندانیانی که در اتاق های

جنایات بی انتهای جمهوری اسلامی در دهه ۶۰ فراموش شدنی نیست

سست می‌کند و اراده‌مانند در مقابل سرکوبگران را از زندانی و خانواده‌های آنان می‌گیرد. برعکس بی‌اعتمادی مطلق به بازجویان و دستگاه سرکوب، زندانی و خانواده‌ها را بر آن می‌دارد تا فقط متکی به خود و متکی به مقاومت‌شان در روزهای سخت زندان و شکنجه باشند. شعار "این نیز بگذرد"، کوتاه‌ترین جمله و گویاترین جمله‌ای است که امید به عبور از روزهای سخت و مرگبار زندان را در زندانی تقویت می‌کند و خانواده‌ها را استوارتر از پیش در مقابل سرکوبگران تجهیز می‌کند.

مهرداد نشاطی

۱- در دوران پس از پیروزی قیام بیست‌دو بهمن و سرنگونی شاه، پدیده زندان و زندانی سیاسی در ایران به شدت گسترش یافت. این پدیده نشان‌دهنده فرایند بازداشت و محاکمه افرادی بود که به دلایل سیاسی، فرهنگی یا اجتماعی با نظام حاکم در تضاد قرار گرفته و در زمره معاندان و منتقدان حکومت اسلامی به‌شمار می‌آمدند.

حکومت اسلامی از فردای استقرار خود با استفاده از بازماندگان سازمان اطلاعات رژیم شاه، ساواک، برنامهریزی خود را در جهت جمع‌آوری اطلاعات برای سرکوب گروه‌های سیاسی آغاز کرد و پدیده زندان و زندانی سیاسی از این زمان آغاز شد.

بعد از شروع جنگ، بخصوص در دهه شصت، جمهوری اسلامی برای سرکوب دستاوردهای بعد از قیام بهمن و سازمان‌های سیاسی مخالف، با دستگیری گسترده و اعدام و شکنجه دستگیرشدگان بر شدت سرکوب افزود.

در مورد تجربیات زندان و دستگیری و شرایط زندان و زندانی سیاسی در دهه شصت گزارشات و خاطرات بسیاری توسط زندانیان نوشته شده که هر یک تجارب خود از این دوران سیاه حیات جمهوری اسلامی را بیان می‌کنند. در این‌جا، تجارب شش‌ساله‌ی خودم را از زندان‌های جمهوری اسلامی به اختصار بیان می‌کنم.

در دهه شصت با توجه به حمله و حشبانه جمهوری اسلامی، بر هر فعال سیاسی روشن بود که دستگیری به معنای تحمل شکنجه‌های قرون وسطایی، شرایط طاقت‌فرسای زندان و در نهایت، صدور حکم اعدام در دادگاه‌های چند دقیقه‌ای خواهد بود.

ما در گزارشات و اخباری که در این دوران از طرق مختلف به دستمان می‌رسید خبردار شده بودیم که ادامه مبارزه با جمهوری اسلامی و فعالیت تشکیلاتی در سازمان چه عواقبی در پی خواهد داشت.

من بعد از دستگیری در مهرماه سال ۱۳۶۱، در ارتباط با اقلیت، برای بازجویی مستقیماً به زندان اوین بند ۲۰۹ منتقل شدم و از صبح همان روز برای گرفتن اطلاعات به تخت شکنجه بسته شده و به قول بازجویان "تعزیر" شدم. "تعزیر" عبارت بود از ضربات کابل به کف پاها به شدتی که با ضربه کابل، پوست و گوشت پا می‌شکافت و دیگر قادر به راه رفتن نبود. در همین میان سوالاتی از قبیل "مسئول تشکیلاتی تو کجا است؟"، "اسلحه را کجا مخفی کردی؟" و سوالاتی در رابطه با فعالیت تشکیلاتی پرسیده می‌شد. در صورت تمرکز بر سوالات بازجوها در حین شکنجه و یا پرسه بازجویی، زندانی متوجه می‌شود که اطلاعات بازجویان در چه حدی است و چه مقدار از سوالات بازجو مربوط و یا نامربوط می‌باشند. برای تمرکز هم لازم است که پذیرفته باشی که دستگیر شده‌ای و بر وحشتی که زندان و شکنجه در انسان پدید می‌آورد در حد توان غالب شوی.

دوران بازداشت دوران خاصی است که زندانیان سیاسی بنا به میزان اطلاعات بازجوها، تحت شکنجه و آزار قرار می‌گیرند و میزان شکنجه بنا بر این اطلاعات متفاوت است. مثلاً اگر به دنبال اطلاعات برای دستگیری فرد دیگری باشند، بنا بر اهمیت این شخص فشارها نیز متفاوت خواهد بود. به عنوان نمونه موردی را مثال می‌زنم که خودم شخصا در بند ۲۰۹ تجربه کردم. رفیق اسماعیل رودگریان را به خاطر موقعیت تشکیلاتی وی و با وقوف به ارتباط وی با مستوره احمدزاده به مدت ۱۸ روز در زیرزمین ۲۰۹ به تخت شکنجه بسته و شلاق می‌زدند. در تمام این ۱۸ روز حتی برای رفتن به دستشویی هم از تخت بازش نکردند و آن گونه که خودش تعریف می‌کرد با سطل رویش آب می‌ریختند و با کابل می‌زدندش.

شرایط زندان نیز در دوره‌های مختلف در دهه شصت متفاوت بود. بعد از بازداشت معمولاً اکثر زندانیان پس از طی دوران بازجویی، در دادگاه‌های

بود تا چندین ماه بعد از کشتار هم، خانواده‌ها نمی‌دانستند بر سر آن زندانی چه آمده است. زنده هستند یا آن‌ها نیز اعدام شده‌اند. اقرار زندانبانان، مبنی بر اینکه ما زنده هستیم، برایشان حجت نبود. خانواده‌ها به دنبال روزنه‌ای برای دیدار با زندانیان جان بدر برده از کشتار بودند. تنها در بهار سال ۶۸ وقتی از خانواده‌ها وسایلی را که برای ما آورده بودند، تحویل گرفتند، زنده بودن ما را باور کردند.

لازم به گفتن نیست، در آن سال‌های خونبار دهه ۶۰، آنچه بر زندانیان گذشت، مشابه همان شرایط پر رنج بر خانواده‌ها نیز آوار گشت. خانواده‌هایی که در آن سال‌های تک صدایی تبلیغات‌گرکننده جمهوری اسلامی نه صدایی داشتند تا دیگران بشنوند و نه در ابعادی همانند امروز، مورد حمایت عمومی آحاد جامعه بودند. تنها امکان آنان ارتباط با همدیگر بود. خانواده‌هایی که فقط با دیدن هم در روزهای ملاقاتی انرژی می‌گرفتند، پشتیبان همدیگر می‌شدند و در همان شرایط دشوار هرگز فرزندان زندانی خود را تنها نگذاشتند. خانواده‌هایی که در بیرون از زندان با سرکوبگران جنگیدند و ایستادگی کردند. در دهه ۶۰ و سالهای سرکوب زندان و زندانیان، اگر چه زیر فشار و سرکوب دستگاه قضایی و امنیتی، کارخانه "تواب‌سازی" رژیم در محدوده معینی رونق گرفته بود، اما سرانجام گره خوردگی مقاومت توامان زندانیان و خانواده‌ها در این سوی و آن سوی دیوارهای زندان، شرایط مرگبار زندان را تا حدودی به نفع زندانیان تغییر داد و شکست سیاست سرکوب عریان زندان و زندانیان از نیمه دوم سال ۶۳ آشکار گردید.

۲- اگرچه ماهیت زندان و سرکوبگران رژیم کمترین تغییری نکرده و حتی در محدوده‌های معینی جانپان جمهوری اسلامی هارتر هم شده‌اند، اما تفاوت شرایط این دوران با دوران دهه ۶۰، اوضاع را تا حدودی برای زندانیان به گونه‌ای دیگر رقم زده است. سرکوب و کشتار دهه ۶۰ در فرایند شکست یک انقلاب بزرگ



سازماندهی شد. زندان و زندانیان این دوره، اما دوران اعتلای انقلابی همراه با شکست و ناتوانی و فروپاشی رژیم را تجربه می‌کنند. رژیم به دلیل ناتوانی و مفتضح شدن در عرصه داخلی و بین‌المللی، بجای اعدام‌های گسترده و کشتار زندانیان در زندان، سیاست کشتار در کف خیابان را در پیش گرفته است. به نوعی می‌توان گفت نیروهای فعال عرصه کف خیابان را در هر خیزش عمومی، بجای دستگیری و سپس اعدام کردن، در همان کف خیابان با شلیک و ضربه‌های باتوم می‌کشد و صد البته مسئولیت کشتار را هم به عهده نمی‌گیرد. کاری که در دهه ۶۰ زندانیان را هر شب گروه و گروه می‌کشت و اعدام می‌کرد اما با بوق و کرنا اسامی‌شان را نیز از رادیو و تلویزیون اعلام می‌کرد. در آن دوره، زندان و زندانیان در گمنامی مطلق بودند، در این دوره اما به یمن گستردگی ارتباطات اینترنتی و شبکه‌های اجتماعی، ارتباط زندان و زندانیان با بیرون از زندان- اگر از موارد استثنایی و تنبیهی آن بگذریم- به امری روزمره تبدیل شده است و این امکان بسیار خوبی برای زندان و زندانیان است تا صدای اعتراض و مقاومت و ایستادگی زندانیان را به بیرون برسانند. رژیم از تجربه انفرادی‌های دوران دهه ۶۰ برای منکوب کردن جوانان دستگیر شده بهره می‌گیرد. نگاه داری بازداشت‌شدگان جدید در سلول‌های انفرادی همراه با اعمال شکنجه‌های جسمی و روحی، برگرفته از شیوه‌های متداول دستگاه سرکوب در دوره‌های گذشته است که همچنان از این شیوه سرکوب سود می‌برد. "رنگب" زندان زندانی، یعنی به دروغ وانمود کردن که دستگاه اطلاعاتی و بازجویان همه اطلاعات فرد دستگیر شده را دارند، تا زندانی را وادار به اعتراف علیه خود کنند، از جمله شیوه‌های رایج و متداول بازجویان است. بی‌اعتمادی مطلق به بازجویان و بی‌اعتمادی کامل به وعده‌های دستگاه قضایی، نخستین رمز موفقیت و پایداری هر زندانی است. در پس هر اعتماد به بازجویان و دستگاه‌های سرکوب، چه بخواهیم و چه نخواهیم، نوعی توهم به دستگاه سرکوب نهفته است. توهمی که مقاومت زندانی و خانواده‌ها را می‌شکند، پاها را

جنایات بی انتهای جمهوری اسلامی در دهه ۶۰ فراموش شدنی نیست

اعتصاب جمعی می‌کردیم و تا وقتی که جمع مان توان داشت ادامه می‌دادیم و در زمان لازم اعتصاب را ه می‌شکستیم. این کار ما دو دلیل عمده داشت و آن اینکه ما می‌دانستیم زندانیان همیشه قصد داشت ما را تخت فشار قرار دهد و با اعتراض و اعتصاب ابتکار عمل را ما زندانیان به دست می‌گرفتیم. این سیستم حرکتی در آن دوران بسیار موثر بود و زندانیان را در برخورد های بعدی دچار تردید می‌کرد و می‌فهمید که با مقاومت زندانی مواجه خواهد شد.

در دوران زندان یکی از مهمترین منابع اطلاعاتی، اخبار خانواده‌هاست که تنها ارتباط زندانی با جامعه است و در این دوران است که ارتباط بین خانواده‌ها پدید می‌آید. اگر زندانیان در زندان همبستگی داشته باشند خانواده‌ها نیز به تبع آن همبسته‌تر شده و در صورت لزوم، نقش خود را ایفا می‌کند. در دوران ما، ارتباط بسیار گسترده و مثبتی بین خانواده‌ها به وجود آمده بود.

بعد از تابستان ۱۳۶۵، من به زندان گوهردشت منتقل شدم و تا پائیز سال ۱۳۶۷ دوران محومیت خود را در این زندان به سر بردم. در رابطه با زندان گوهردشت و بخصوص اعدام‌های سال ۶۷ تجاربی را پیش از این بازگو کرده‌ام که می‌توان به آن‌ها رجوع کرد.

۲ - پدیده زندان و زندانی سیاسی در شرایط مختلف متأثر از تحولات در شرایط سیاسی و اجتماعی، دستخوش تغییر می‌شود.

در دهه شصت، رژیم جمهوری اسلامی با مبارزان و مخالفانی روبرو بود که تجربه قیام سال ۱۳۵۷ را از سر گذرانده بودند و در تلاش برای حفظ و ارتقای این دستاوردها برای رسیدن به شرایط بهتر بودند. اکثر آنان در سازمان‌های سیاسی متشکل شده و مبارزه می‌کردند به همین منظور بعد از دستگیری اولین هدف زندانیان، نابودی این همبستگی و وابستگی تشکیلاتی و منفرد کردن زندانیان بود.

در شرایط کنونی به علت عدم وجود تشکلهای مبارزاتی گسترده، مبارزات مردمی، شکلی خودجوش به خود گرفته و در جریان مبارزه و کف خیابان است که همبستگی موقتی برای رسیدن به اهداف مقطعی به وجود می‌آید. از این‌رو، در جریان دستگیری‌های گسترده، پس از هر جوش مبارزاتی، زندانبان و بازجو با تشکیلات خاصی روبرو نیست و در زندان نیز با فرد روبروست نه با یک جمع. این افراد در ابتدا به نفع زندانی است که برای گرفتن اطلاعات و دستگیری دیگر افراد، با آزارها و شکنجه‌روبرو نمی‌شود، بلکه هدف شکنجه‌ها، در هم شکستن روحیه مبارزاتی فرد دستگیر شده است و بنا بر گزارش‌های متعدد، متأسفانه این آزارهای جسمی و روانی بر دستگیرشدگان تأثیرات روانی گسترده‌ای بر جا گذاشته است.

در دوران زندان بنا بر تجربه سالیان قبل، بهترین شیوه مقاومت در برابر سیاست‌های زندانبانان، بهره‌گیری از تجارب زندانیان سیاسی سابقه‌دار و تلاش برای برقراری حداکثر ارتباط با دیگر زندانیان است تا متحدانه در برابر سیاست‌های سرکوبگرانه و ضد انسانی جمهوری اسلامی مقاومت کنند.

چند دقیقه‌ای حکم می‌گرفتند و اگر به زندان محکوم می‌شدند، پس از ابلاغ حکم، به زندان‌ها یا بندهای دیگر منتقل می‌شدند.

من بعد از بیش از یک سال دوران بازجویی و گرفتن حکم زندان به زندان قزلحصار منتقل شدم.

این دوران یعنی سال ۱۳۶۲، زندان‌ها پر بود از زندانیان سیاسی دارای حکم زندان. در زندان قزلحصار شرایط دیگری حاکم بود. در این دوران سیاست توابسازی و فشار حداکثری بر زندانیان در دستور کار زندانبان قرار داشت. زندانبان برای پیشبرد اهداف خود از همان ابتدا روش‌هایی را برای تفکیک زندانیان در پیش می‌گرفت. برای مثال، زندانیان را تحت فشار قرار می‌داد تا از اتهام خود، یعنی وابستگی تشکیلاتی خود، ابراز انزجار کنند.

همچنین زندانیان چپ و کمونیست را تحت فشار قرار می‌داد تا نماز بخوانند. این دوران به "دوران قرنطینه" معروف بود. در تمام "دوران قرنطینه" زندانیان مجبور بودند چشم‌پند به چشم داشته باشند تا یکدیگر را نبینند و صحبت با زندانیان دیگر نیز ممنوع بود و اگر زندانی این مقررات را زیر پا می‌گذاشت با شلاق و کتک تنبیه می‌شد. دوران قرنطینه دو تا سه هفته طول می‌کشید و در طی این دوران برای هر زندانی گزارشی تهیه می‌کردند و بنا بر نوع اتهام و میزان پذیرش یا مقاومت زندانی، زندانبان تفکیک شده و به بندهای مربوطه منتقل می‌شدند. در آن دوران، زندانیان چپ و کمونیست به بند یک واحد یک و بند یک واحد سه زندان قزلحصار فرستاده می‌شدند. من هم به بند یک واحد یک منتقل شدم و تا تابستان سال ۱۳۶۵ در این زندان بودم.

این دوران که به دوران حاج داوود رحمانی (رئیس وقت زندان) معروف بود دوران سیاهی بود که تعریف جزئیات آن در این نوشته نمی‌گنجد. به اختصار، در این دوران زندانبان سعی می‌کرد به هر شیوه‌ای از فشار و سرکوب متوسل شود تا زندانی "فردی" زندگی کند یعنی ارتباطی با زندانبان دیگر و به ویژه همفکران سیاسی یا تشکیلاتی خود نداشته باشد. حتی لوازم ضروری از جمله مکمل‌های غذایی مانند میوه و خرما نیز باید فردی خریداری می‌شد. از این‌رو اکثر زندانیان خرید نمی‌کردند و در صندوق‌های سلول‌ها فقط اقلامی وجود داشت که مشترکاً استفاده می‌شد. به این ترتیب، زندانیان بند ما مقاومت جانانه‌ای علیه هدف زندانبانان داشتند، گو آن که زندانبانان هم کم و بیش بر فشارهای خود می‌افزودند.

خلاصه کلام، شیوه زندگی در زندان و همبستگی با دیگر زندانیان و مقاومت در برابر سیاست‌ها و خواست‌های زندانبانان، مجموعه‌ایست که می‌توان آن را ادامه "مبارزه در زندان" نامید. زندانی در این پروسه آبدیدتر می‌شود، شیوه‌های مقابله با سیاست‌های زندانبان را فرا می‌گیرد و در هجوم‌های بعدی زندانبان به کار می‌بندد.

زندان سیاسی برای مقاومت در زندان و بخصوص در برخی موارد برخورد و اعتراض به شرایط غیر انسانی زندان لازم است از ابزار جمعی که در اختیار دارند مانند اعتصاب غذا و یا مقابله با قوانین زندان به صورت جمعی عمل کنند. در دهه شصت زندانبانان برای فشار هرچه بیشتر قوانین متعددی را وضع می‌کردند که به نمونه‌هایی اشاره می‌کنم.

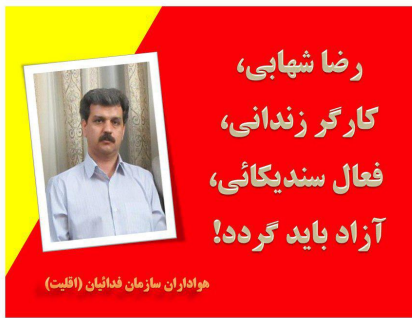
جلو گیری از ورزش زندانیان موردی بود که چندین سال یکی از ابزار های آزار زندانبانان بود و جالب است بنویسم که در زندان قزلحصار ورزش فردی ممنوع بود و فقط در حیاط زندان و همراه با جمع اجازه ورزش داده می‌شد و در زندان گوهردشت قانون بر عکس بود و ما اجازه ورزش جمعی نداشتیم و باید فردی ورزش می‌کردیم و به همین منظور به صورت روزانه مورد ضرب و شتم زندانبانان قرار داشتیم. در قزلحصار به خاطر فردی ورزش کردن و در گوهردشت برعکس به خاطر ورزش جمعی.

موارد بسیاری از این گونه قوانین متفاوت در زندان بکار بسته می‌شد. یکی از این قوانین تقسیم غذا در ماه رمضان در موعدهای غذایی مذهبی بود که ما زندانیان چپ به آن اعتراض کردیم و در اعتراض به آن گرفتن غذا را تحریم کردیم و توانستیم در چند سال این مشکل را حل کنیم.

اعتصابات در زندان به دلایل مختلف مطابق با ضروریاتی که ما به عنوان زندانی تشخیص می‌دادیم مانند بهبود شرایط زندان و بهداشت و تعدد و ساعت ملاقات‌ها و موارد دیگر به طور روزمره در دستور کار ما قرار داشت. اضافه کنم که ما به عنوان زندانی می‌دانستیم به بسیاری از خواسته‌هایمان در مقابل زندانبانان نخواهیم رسید ولی با این حال اعتراض و



از سندیکای مبارز کارگران شرکت واحد و فعالان آن دفاع و حمایت کنیم



رضا شهابی،
کارگر زندانی،
فعال سندیکائی،
آزاد باید گردد!

هواداران سازمان فدائیان (اقلیت)

ماجرای انتخابات شورای اسلامی را در اختیار " شورای تأمین استان" گذاشته است. گرچه سندیکای کارگران شرکت واحد با صدور اطلاعیه این مداخله آشکار را افشا نموده، اما روشن است که این افشاگری همراه با مبارزات و فعالیت میدانی است که می‌تواند مؤثرتر و قرین موفقیت گردد.

سندیکای کارگران شرکت واحد و فعالان این سندیکا البته سعی کرده‌اند در حد امکان این روندها را افشا، کارگران را علیه آن بسیج کنند و اعتراضاتی را نیز در این زمینه‌ها سازمان دهند. برای نمونه در اعتراض و تجمع دوشنبه ۳۰ مرداد رانندگان قراردادی شیفت صبح سامانه یک اتوبوس‌رانی که در اعتراض به عدم واریز حقوق کامل مردادماه در محوطه توقفگاه دست به تجمع زدند، سندیکا و برخی فعالان آن نیز نقش کمکی داشتند. مبلغی بین ۳ تا ۵ میلیون از حقوق این رانندگان کسر شده بود. معاون بهره‌برداری سامانه یک با حضور در میان کارگران وعده داد حقوق‌ها به‌طور کامل پرداخت خواهد شد. رانندگان هشدار دادند در صورت عدم پرداخت تمام و کمال حقوق، اعتراض و اعتصاب را از سر خواهند گرفت. البته چند روز بعد تعدادی از رانندگان احضار و تهدید به اخراج و اخذ تعهد شدند. بلافاصله سندیکای کارگران شرکت واحد این اقدامات تهدیدآمیز را به‌شدت محکوم نمود و از رانندگان دعوت نمود به این تعهدات غیرقانونی تن ندهند.

کانال تلگرامی سندیکای کارگران شرکت واحد اخیراً با راه‌اندازی ستونی تحت عنوان "پیام همکار" تمام معضلات و مشکلات ریزودرشت و خواست‌های صنفی کارگران شرکت واحد را از نزدیک دنبال می‌کند و ضمن ارائه رهنمودها و راهکارهای لازم، کارگران همه بخش‌های شرکت واحد را به اتحاد و همگرایی تشویق و سعی می‌کند با استفاده از این شیوه نیز حضور سندیکا در میان کارگران و مداخله فعال آن را در تمام اموری که به کارگران شرکت مربوط می‌شود تقویت نماید. افزون بر این، شخص رضا شهابی به‌عنوان عضو برجسته سندیکای کارگران شرکت واحد، حتی از درون بند و زندان چه در موضع‌گیری‌ها و بیانیه‌های فردی، چه مشترک با دیگر مبارزان و فعالان کارگری، سعی نموده است همدوش کارگران شرکت واحد در کنار آن‌ها و پیشاپیش آن‌ها تا حد ممکن تأثیرگذار باشد و تأثیرگذار نیز بوده است.

این تلاش‌ها و تحرکاتی از این‌دست نشان‌دهنده آن است که ارتجاع حاکم علی‌رغم تمام سرکوبگری‌ها و ددمنشی‌هایش نتوانسته هدف شوم خود را جامه عمل پوشد، سندیکای

همراه با این تعرض آشکار ارتجاع حاکم علیه سندیکای کارگران شرکت واحد و فعالان آن که اساساً برای جلوگیری از فعالیت متشکل سندیکا و قلع‌وقمع نهایی این تشکل مستقل کارگری در رأس استراتژی وزارت اطلاعات قرار گرفت، مدیریت شرکت واحد نیز در غیاب فعالیت گسترده و میدانی این فعالان و سندیکایی که در این تعرضات آسیب‌هایی به آن وارد شده بود، فرصت را مغتنم شمرده و یورش‌هایی را علیه رانندگان شرکت واحد سازمان داد. از جمله این یورش‌ها می‌توان به کاهش ساعات اضافه کاری اشاره کرد. به رغم اینکه کارگران از شدت فقر و فشارهای اقتصادی ناگزیر به اضافه کاری هستند، مدیریت شرکت، هفت ساعت از ساعات اضافه‌کاری کارگران تعمیرگاه و کارکنان در بخش اداری کاسته است. از موارد دیگر تعرضات مدیریت می‌توان به قطع سهمیه شیر و یک پرسنل، واگذاری غیرقانونی امکان شرکت واحد به شرکت‌های خصوصی، تعطیلی فروشگاه تعاونی مصرف با قدمت بیش از ۵۰ سال، تصرف غیرقانونی اموال سهامداران، هدر دادن شدید منابع مالی و واریز مبالغ هنگفتی به جیب شرکت‌های خصوصی در قالب پروژه‌های بازسازی و پارانیه خطوط و امثال این‌ها اشاره کرد.

بیش از ۱۲۰ نفر از کارگران عضو تعاونی مسکن کارکنان شرکت واحد برای دریافت مسکن درسالهای ۸۹- ۹۰ ثبت‌نام نموده و مبالغ تعیین‌شده را مطابق قرارداد پرداخت نمودند. این تعاونی قرار بوده سال ۹۲ خانه‌های آماده را تحویل اعضا بدهد. اما هیئت‌مدیره تعاونی مسکن با سوءاستفاده از وجوه دریافتی، درخواست پول بیشتری خارج از قرارداد داشت که رانندگان به این کلابرداری تن ندادند. در ادامه، هیئت‌مدیره تعاونی مسکن با زیر پا گذاشتن قرارداد، واحدهایی را که بنام رانندگان عضو ثبت‌شده بود، با دریافت پول بیشتر به افراد خارج از شرکت واحد واگذار نموده است. نمونه دیگر تعرض و تلاش مذبحانه مدیریت



شرکت علیه کارگران شرکت واحد، علم کردن شورای اسلامی است. سال‌های قبل‌تر رانندگان آگاه و سندیکای کارگران شرکت واحد توانسته بودند با آگاه‌گری، کوشش‌های مدیریت در این زمینه را خنثی سازند به‌نحوی که با تحریم گسترده، انتخابات دور قبل شورای اسلامی باطل اعلام شد. این بار اما مدیرعامل شرکت، کل

نیز از هرگونه امکان معالجه محروم بوده است. درد شدید در ناحیه کمر و گردن، مدت هاست رضا شهابی را آزار می‌دهد. به‌طوری‌که دست چپ و انگشتانش دچار بی‌حسی می‌شود. بیماری‌های رضا شهابی در این دوره بسی تشدید شده و سلامتی او آشکارا و به‌طور جدی به خطر افتاده و نیاز به عمل فوری جراحی دارد. باوجوداینکه بر اساس دستور پزشک معالجش آذرماه سال گذشته بایستی مورد عمل جراحی قرار می‌گرفت اما به دلیل ندادن مرخصی پزشکی، عمل جراحی این کارگر زندانی به عقب‌افتاده است. مطابق اطلاعیه سندیکا مورخ اول شهریور، پرونده پزشکی رضا شهابی مجدداً به کمیسیون پزشکی ارجاع شده و پزشک معالج تأکید داشته که عمل جراحی می‌بایستی سال



گذشته انجام می‌شده و مجدداً تأکید نموده رضا شهابی حتماً نیاز به عمل جراحی دارد. باوجوداین، تا این لحظه از دادن مرخصی پزشکی به رضا شهابی طفره رفته‌اند.

رضا شهابی دوباره به ۶ سال حبس محکوم شده است. حسن سعیدی نیز تحت شکنجه و فشارهای مشابه قرار گرفته و نیز به ۶ سال حبس محکوم شده است. داود رضوی نیز تقریباً وضعیت مشابهی دارد و با توجه به بازجویی‌های مکرر و فرسایشی و شکنجه‌های جسمی و روانی، نگهداری طولانی‌مدت در انفرادی با چراغ روشن شبانه‌روزی، به بیماری گوارشی و خون‌ریزی معده، بیماری استخوان و بیماری‌های چشمی مبتلا شده است.

در پروژه سناریوسازی وزارت اطلاعات علاوه بر رضا شهابی و حسن سعیدی، آیت‌اللهی فعال کارگری و مترجم سندیکای کارگران شرکت واحد، کیوان مهدی فعال کارگری و عضو کانون نویسندگان ایران نیز حضور دارند که به ترتیب ۵ سال و ۶ سال حبس گرفته‌اند. افزون بر این، ۶ معلم آگاه و مبارز، جعفر ابراهیمی، رسول بدقی، اسکندر لطفی، شعبان مجیدی، مسعود نیکخواه و محمد حبیبی- که از زندان آزاد شده است- همگی از فعالان تشکل‌های مستقل معلمان یا عضو شورای هماهنگی فرهنگیان کشور و اجزاء سناریوی قلبی دستگاه اطلاعاتی و امنیتی رژیم هستند که یا در زندان‌اند و یا تحت پیگرد و محاکمه در بی‌دادگاه.

از سندیکای مبارز کارگران شرکت واحد و فعالان آن دفاع و حمایت کنیم



فعالان این سندیکا سکوت کنند. خود سندیکا و فعالان آن می‌توانند و باید با سازمان‌دهی فعالیت‌های میدانی و بسیج کارگران شرکت واحد، ضمن دفاع از خواست کارگران، در برابر این تهاجمات محکم‌تر بایستند و خواهان آزادی بی‌درنگ کارگران زندانی شوند. این درست است که ارتجاع حاکم و دستگاه اطلاعاتی آن موانع متعددی را بر سر راه فعالیت سندیکا و فعالان آن قرار داده است، اما سندیکا می‌تواند دامنه فعالیت‌های بین‌المللی خود را گسترش دهد و در جلب حمایت افکار عمومی جهان به‌ویژه



کارگران و اتحادیه‌های کارگری گام‌های بزرگتری بردارد. در مقابل اقدامات و نقشه‌های ضد کارگری و سرکوب‌گرانه ارتجاع حاکم و وزارت اطلاعات آن باید ایستاد و با آن مقابله کرد. کمونیست‌ها و نیروهای چپ انقلابی نیز به هر نحوی که می‌توانند باید از سندیکای مبارز کارگران شرکت واحد و تشکل مستقل و سراسری معلمان دفاع و حمایت کنند و خواهان آزادی کارگران و معلمان زندانی و سایر زندانیان سیاسی شوند. نباید سندیکای مبارز کارگران شرکت واحد و کارگران و فعالان سندیکایی زندانی را تنها گذاشت.

شدند و خواست کارگران برای افزایش دستمزد را پذیرفتند اما بلافاصله به بازداشت و حبس کارگران متوسل شدند. ۱۵ تن از کارگران و فعالان سندیکا در همان روزهای ۲۶ و ۲۷ اردیبهشت بازداشت شدند. سندیکای شرکت واحد مورد بورش همه‌جانبه قرار گرفت. رضا شهبانی ۲۲ اردیبهشت، حسن سعیدی ۲۸ اردیبهشت و داود رضوی کمی بعدتر بازداشت و زندانی شدند.

افزون بر کارگران و فعالان کارگری، صدها تن از معلمان نیز احضار و مورد تهدید قرار گرفتند و ده‌ها تن دیگر بازداشت و زندانی شدند. ارتجاع حاکم تهاجم حساب‌شده و شدیدی را علیه دو تشکل مستقل سازمانده اعتصاب و اعتراض آغاز کرد که تا به امروز ادامه یافته است. پرونده‌سازی‌ها و فشارهای امنیتی و قضایی را گسترش داد و به سناریوی قلابی و نخنما متوسل شد. تمام تلاش این بود که از اعتصابات و اعتراضات متشکل در این دو بخش و تسری آن به سایر مراکز جلوگیری کند. ارتجاع حاکم به تجربه دریافته بود که قادر به جلوگیری از اعتراض و اعتصاب متشکل نیست مگر آنکه تشکل‌های سازمانده را تار و مار کند و یا از طریق بازداشت و حبس فعالان برجسته و اثرگذار این تشکل‌ها به هدف خود برسد. تصورش این بوده که با زدن سر تشکل‌ها، خود تشکل و فعالیت و مبارزه متشکل آن‌ها را نیز از کار خواهد انداخت.

گرچه ارتجاع حاکم نتوانسته به اهداف شوم خود جامه عمل پوشد، اما باید در برابر این توطئه و تلاش‌های شوم و مذبحانه رژیم هوشیار بود و آن را خنثی کرد. نباید به ارتجاع حاکم چنین اجازه‌ای داد که به این تعرضات ادامه دهد و هر زمان اراده کرد، هر فعال کارگری و سندیکایی را بازداشت و زندانی کند. برای آزادی رضا شهبانی و سایر فعالان سندیکایی و کارگری و فعالان تشکل‌های مستقل معلمان باید بیش از این تلاش کرد. مقدم بر هر چیز کارگران شرکت واحد نباید در برابر تهاجم به سندیکای خود و

کارگران شرکت واحد را برجیند یا جلوی تمام فعالیت‌های آن را سد کنند.

علی‌رغم این موضوع اما باید اعتراف کرد در شرایط فعلی که جامعه آستان تحول است این حد از فعالیت و تحرک کافی و یا پاسخگو نیست. خصوصاً اینکه تعرض و تهاجم ارتجاع بسیار شدید و گسترده است و ایستادگی و مقابله وسیع و گسترده را می‌طلبد. همه کارگران شرکت واحد نیک می‌دانند که سرکوب شدید و بی‌رحمانه



سندیکا و اقدامات انتقام‌جویانه علیه فعالان آن، این بار به‌طور عمده از اول ماه مه آغاز شد. سال گذشته، در آستان اول ماه مه ده‌ها تن از اعضا و فعالان این سندیکا احضار و بسیاری دیگر از طریق تلفن مورد تهدید واقع شدند. روز دهم اردیبهشت به منزل حسن سعیدی یورش بردند و چون در خانه نبود روز بعد احضارش کردند. به‌رغم سرکوب و بازداشت شمار زیادی از کارگران و فعالان کارگری، در روز اول ماه مه برای نخستین بار میان معلمان و کارگران یک اتحاد عمل میدانی شکل گرفت که تأثیرات مهمی بر اتحاد کارگران و زحمتکشان در عرصه تمام جامعه برجای گذاشت و رژیم ارتجاعی حاکم را به‌شدت عصبانی کرد.

دو هفته بعد، اعتصاب بزرگی در شرکت واحد برپا شد. بعد از اعتصاب و تجمع باشکوه رانندگان شرکت واحد در روزهای ۲۶ و ۲۷ اردیبهشت که تمام حمل‌ونقل مسافر اتوبوس‌های شهری را به تعطیلی کشاند و اختلال جدی و فلج‌کننده ترافیکی در شهر تهران ایجاد نمود، وحشت رژیم از تحریکات و اعتصابات کارگری و سندیکای کارگران شرکت واحد بیش‌ازپیش تشدید شد. تمام ترفندهای حکومتی برای شکستن اعتصاب ناکام ماند. اعتصاب یکپارچه کارگران شرکت واحد برای افزایش دستمزد تا پیروزی ادامه یافت.

این رخدادها آن‌هم بر متن شرایط حساس و متحول جامعه که می‌توانست شهر تهران را به انفجاری بزرگ بکشاند، رژیم را به وحشت انداخت. ارتجاع حاکم و مدیریت شرکت واحد اگرچه در برابر کارگران مجبور به عقب‌نشینی

**زنده باد استقلال طبقاتی کارگران
برای کسب قدرت سیاسی و برپایی
انقلاب اجتماعی**

کار، نان، آزادی، حکومت شورائی

هواداران سازمان فدائیان (اقلیت)

از سندیکای مبارز کارگران شرکت واحد و فعالان آن دفاع و حمایت کنیم

برای ارتباط با سازمان فدائیان (اقلیت)
نامه‌های خود را به آدرس زیر ارسال نمایید.

سونیس:

Sepehri
Postfach 410
4410 Liestal
Switzerland

کمک‌های مالی خود را به شماره حساب
بانکی زیر واریز و رسید آن را به همراه
کد مورد نظر به یکی از آدرس‌های
سازمان ارسال کنید.
شماره حساب:

نام صاحب حساب : Stichting ICDR

NL08INGB0002492097
Amsterdam, Holland

نشانی ما بروی اینترنت:

<https://www.fadaian-minority.org>

پست الکترونیک E-Mail:

info@fadaian-minority.org

کانال آرشیو نشریه کار ارگان سازمان فدائیان
(اقلیت) در تلگرام:

<https://t.me/karfadaianaghaliyat>

آدرس کانال سازمان در تلگرام:

http://T.me/fadaian_aghaliyat

آدرس سازمان در اینستاگرام:

<https://www.instagram.com/fadaianaghaliyat/>

آدرس سازمان در توئیتر

<https://twitter.com/fadaiana>

آدرس سازمان در فیس بوک

<https://www.facebook.com/fadaian.aghaliyat>

آدرس نشریه کار در فیس بوک

<https://www.facebook.com/kar.fadaianaghaliyat>

ای میل تماس با نشریه کار:

kar@fadaian-minority.org

KAR Organization
Of Fadaian (Aghaliyat)
No 1034 August 2023



سرکوبگر رژیم در حین بازداشت قبلی در خرداد
۸۹ و نیز در دوران حبس ۶ ساله خسارت‌های
جسمی زیادی متحمل شده و از ناحیه گردن و
مهره‌های کمر آسیب جدی دیده و مجبور به عمل
جراحی شد، در دوره بازداشت ۱۵ ماهه اخیر
در صفحه ۱۶

رضا شهبایی در بیست و دوم و حسن سعیدی
بیست و هشتم اردیبهشت سال ۱۴۰۱ بازداشت و
به بند ۲۰۹ زندان اوین منتقل شدند. این دو
کارگر و فعال سندیکایی که با یک برنامه از پیش
طراحی شده و سناریوی قلبی وزارت اطلاعات
رژیم بازداشت شدند، از همان لحظات اولیه
دستگیری برای اقرار و اعترافات اجباری، زیر
بازجویی‌های مکرر و طولانی و شکنجه‌های
جسمی و روانی قرار گرفتند. چند ماه بعد داود
رضوی نیز در ۵ مهر ۱۴۰۱ بازداشت و به
همین بند و زندان منتقل شد. ارتجاع حاکم و
دستگاه اطلاعاتی و سرکوب آن در طی این دوره
نه فقط بدترین شرایط را در زندان برای کارگران
تحمیل نمودند و از مرخصی و معالجه این
کارگران که به بیماری‌های مختلفی مبتلا شده‌اند
ممانعت به عمل آورده‌اند، بلکه برای شکنستن و
تسلیم آن‌ها، خانواده‌ها را نیز به اشکال مختلف
مورد آزار و تهدید قرار داده و به قطع ملاقات
حضوری و کابینی، بی‌خبری از وضعیت
زندانیان و حتی قطع تماس‌های تلفنی متوسل
شده‌اند. رضا شهبایی و حسن سعیدی در اعتراض
به بازداشت خویش، شرایط زندان، اتهامات
بی‌پایه و افتراهای دستگاه اطلاعاتی و امنیتی به
اعتصاب غذای چند ده‌روزه روی آوردند. رضا
شهبایی که در اثر ضرب و شتم مزبوران



tvshorashora@gmail.com

تلویزیون دمکراسی شورایی

فریاد رسای کارگران و تمامی انسانهای
زحمتکش و ستم دیده ای است که برای
آزادی و سوسیالیسم پیکار می کنند

بینندگان تلویزیون دمکراسی شورایی، دوستان، رفقا و همراهان

تلویزیون دمکراسی شورایی در روزهای دوشنبه، چهارشنبه و جمعه از ساعت هشت تا نه و نیم
شب و در روزهای سه شنبه، پنجشنبه، شنبه و یکشنبه از ساعت شش و نیم تا هشت شب به وقت
ایران، برنامه های خود را به مدت ۹۰ دقیقه روی شبکه تلویزیونی آلترناتیو شورایی در
ماهواره یاه ست پخش می کند .

برنامه های تلویزیون دمکراسی شورایی را همچنین می توانید در سایت سازمان فداییان (اقلیت)
و شبکه های اجتماعی فیسبوک، تلگرام، اینستاگرام و یوتوب نیز دنبال کنید.
مشخصات تلویزیون دمکراسی شورایی را به اطلاع دوستان و آشنایان خود برسانید .
مشخصات ماهواره های شبکه تلویزیونی آلترناتیو شورایی

Alternative Shorai

Satellite: Yahsat

Frequency: 12594

Polarization: Vertical / عمودی

Symbol Rate: 27500

FEC: 2/3

آدرس ایمیل تلویزیون دمکراسی شورایی: tvshorashora@gmail.com

شماره تلفن : ۰۰۴۵۳۶۹۹۲۱۸۷

سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی - برقرار باد حکومت شورایی